

توسعه

حقوق و اخلاق

در صفحه ۲

شکنجه و سرمایه داری

در صفحه ۸

دوشنبه نهم مهرماه ۱۳۵۸ هجری شمسی

مشکل دائمی قدرت تعیین مرز بین اختلاف و خیانت است

علی اصغر حاج سیدجوادی

توجیه اعتقاد و مذهب و مسلک برای بدست آوردن قدرت و حفظ قدرت با اصل اعتقاد و اصل مذهب تفاوت دارد

نکته‌اند و رابطه‌ای بین آنها و این مسائل از طریق تماس و رابطه مستقیم با سازمانها و مردم و نهادها
بقیه در صفحه ۲

برای طرح مسائل اجتماعی بگونه انتقادی و تحقیقی وجود نداشته است. دانشگاه‌های ما مرکز در مسائل روز جامعه مورد مشورت قرار

اقتصادی و فرهنگی جامعه خودنموده‌اند در این موسسات عالی فرهنگی مرکز تشریاتی تخصصی بزمینه‌ای از آزادی فکر و اندیشه

طولانی استبداد و اختناق هیچگاه قادر به گشودن باب مباحثه و گفت و گوهای علمی و تحقیقی در زمینه مسائل اساسی اجتماعی و سیاسی

بدبختانه گویا بنیه‌ی فرهنگی و دانشگاه‌های ما در زمینه مسائل فکری و اندیشه‌های اجتماعی آنچنان فقیر است که لزوماً انقلاب تامل‌آموز هیچگونه بخشی جدی و رستنی در چارچوب اجتماعات دانشگاهی و روشنفکری در جهت طرح و بررسی مسائل انقلاب از قبیل آزادی و دموکراسی و مذهب و آیدئولوژی و تعهد و مسئولیت و قدرت و حکومت و شکل‌گیری‌های اعتقادی و سازمانی نظام سیاسی و اجتماعی و اقتصادی انقلاب درنگرفته است. و با اینکه قشرهای دانشگاهی بطور کلی در زیر عنوان «روشنفکر» و احیاناً «روشنفکر غرب زده» بطور مستمر در زمینه همین اصول و عقاید مورد حمله قرار می‌گیرند و این

آیا دانستن زبان عربی معیار مسلمانی است؟

اسلام کاظمیه

مردم ایران پیش از آنکه عربی آموخته باشند اسلام را پذیرفتند -

زبان، غالب، زبان اقتصاد و سیاست غالب است - زندگی یک ملت بسته به زنده بودن فرهنگ اوست

وظیفه‌ی تصویب نهائی قانون اساسی را ندارد و کارش جنبه‌ی خیریت و بررسی و پیشنهاد دارد. اما در بعضی موارد نیز تا اینجاست که موادی مورد بررسی و تصویب قرار گرفته است نیز گهگاهی می‌شود به صورت مجرد و مجزا نگاهی کرد و نظری داد یا برداشتی پیدا کرد از آنچه روح کل

در باره قانون اساسی را البته از چند ماده‌ی آن که تاکنون مورد توافق قرار گرفته است نمی‌توان، انجام داد و باید صبر کرد تا تدوین و تصویب کلیه‌ی مواد آن خاتمه یابد و آنگاه آن را به صورت یک کل جامع به محک نقد و بررسی زد و اظهار نظر کرد. برای چنین کاری فرصت هم باقی است، چون ظاهراً این مجلس

کتیبه بن مسلم مسجد جامع بنا کرد اندر حصار بخارا، به سال نود و چهار و آن موضع بخانه بود. مراحل بخارا را فرمود تا هر آینه در آنجا جمع شدند، چنانکه هر آینه منای فرمودی هر که به نماز آینه حاضر شود دو درم بدهم و مردمان بخارا به اول اسلام در نماز قرآن به پارسی خوانند و عربی نتوانستند آموختن و چون وقت رکوع شدی مردی بر روی که در پس ایشان بانگ زد: «نگویان کتیه» و چون سجده خواستندی کردی بانگ کردی: «نگویان کتیه» تاریخ بخارا و سبک شناسی

کار تدوین قانون اساسی خیرگان با تانی و قدم به قدم پیش می‌رود. بررسی و قضاوت و اظهار نظر

از نجف تا پاریس!

روز دهم مهرماه سال گذشته پس اعلام کرد که رهبر انقلاب ایران فقط از یک بندوبست حقیر سیاسی و به طور مشروط می‌تواند در نجف توطئه‌ای که دستگاه‌های امنیتی و اقلیت کند و شرط اینکه در باره‌ی سیاست خارجی پسر رضاشاه اجرا مسائلی که در ایران می‌گذرد سکوت کردند دولت عراق بعد از یک اخطار کنند.

بقیه در صفحه ۶

آقای دکتر غفوری - چرا صریح نمی‌گویید؟

مقدمات یک کاپیتولاسیون تازه چگونه فراهم می‌شود؟...

م - فروزانفر

آقای دکتر غفوری و امثال او اینقدر آشفته و مرعوب نظر می‌رسند. نه تنها دکتر غفوری صریح نمی‌گوید و مشوش است - بسیاری کسان دیگر که مسئولیت سخن گفتن دارند زبان در کام کشیده و قلم در نیام نهاده‌اند و نمی‌گویند و نمی‌نویسند. نمی‌گویند که: ما ناچاریم برای وارد کردن هزار و یک رقم جنس از خارج با خارجیان روابط تجارتنی داشته باشیم.

آقای دکتر غفوری گویا می‌خواست بگوید که اینطور که شما پیش می‌روید - خارجیان که با این مملکت سروکار دارند به محاکم شما به قوانین تمکین نخواهند کرد و چون خواهی نخواستی مجبور هستند که با خارجیان سر و کار داشته باشید از شما خواهند خواست که برای آنها استثنای قائل شوید و آنها را تابع قوانین خوششان بدانید و این در عمل می‌شود کاپیتولاسیون ولی آقای دکتر غفوری صریح نمی‌گفت - چرا صریح نمی‌گفت - از چه می‌ترسید - آنجا در آن مجلس بررسی نهائی چه می‌گذرد که

از ده جمله‌ای که در خصوص این مسئله گفتند، پنج جمله آن تکرار این حرف بود که: «هر طور آقایان می‌خواهند تصمیم بگیرند مختارند» - عذر گشایی که ایشان در پنج جمله دیگر گویا مرتکب می‌شوند و آثار این گناه (۱) در چهره ایشان آشکار بود - و گناهی که دکتر غفوری می‌رفت که مرتکب شود پیش بینی یک واقعه خطرناک برای این ملت بود - پیش بینی اعصاب و استقرار نوعی کاپیتولاسیون - و این حرف را هم بالاخره این مرد عزیز نتوانست با صراحت بگوید.

من آقای دکتر گلزار غفوری را دو دفعه دیده‌ام و فقط از تلویزیون دیده‌ام - دفعه اول که ایشان در یک بحث راجع به «مرحوم» پیش نویس قانون اساسی شرکت کرده بودند با قیافه‌ای مطمئن و حالتی مسلط و بیانی روشن و مستدل و این دفعه دوم دوشنبه شب دوم مهرماه بود که تلویزیون ایشان را در مجلس بررسی نهائی نشان میداد - ایشان آمدند پشت تریبون با چهره‌ای مشوش و با بیانی مشوش‌تر در حالیکه روی حساب‌ترین مسئله انگشت گذاشته بودند.



بقیه در صفحه ۱۳

بقیه از صفحه اول

مشکل دائمی قدرت:

اودر کلیه شئون اداری و سیاسی و عزل و نصب مسئولین امور و سرانجام نحوه برگزاری انتخابات مجلس باصلاح خبرگان و ترکیب طبقاتی و صنفی انحصاری این مجلس همه اینها نشانه های بارز این تلاش برای ایجاد طبقه حاکمه جدید و انحصار کردن قدرت برای این طبقه است.

بزرگترین و اساسی ترین وسیله اتکای سیاسی و اجتماعی این طبقه مذهب اسلام است. آیا از اسلام وسیله موثری برای اجرای سیاست قدرت طلبی و انحصار گرائی بوجود آمده است؟

چرا هر کسی که برای این طبقه خوشایند نباشد با برچسب بی دینی بلافاصله از گردخارج می شود؟ وقتی می خواهند درباره نحوه کارهای زیره رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت ملی نفت قضاوت کنند می گویند: آقای زیره با همان نظری که در مورد اسلام کرد از ابتدای کار تکلیفشان روشن بود...

یعنی کارنامه سی چهار سال مبارزه آقای زیره با ظلم و استبداد از نظر قدرت طلبان مخلوش است. خدمات او در شرکت نفت در دوران است. از انقلاب هم به همین، چرا؟ گناه زیره چیست؟ گناه نابخشودنی او اینست که در یک سخنرانی گفته است اسلام را وسیله قدرت طلبی خود قرار ندهید. از اسلام چاقی برای گرفتن ضربه های تکفیر و تهمت بر سر مخالفان نسازید. بسم اسلام و باور یگرددن از قشرهای دانشگاهی و روشنفکری و با تزریق دائمی نفرت از غرب نمیتوان مشکلات گوناگون اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جامعه را حل کرد. نمیتوان عدالت مادی و عدالت معمول را به یکسان برای همه مردم جامعه برقرار کرد.

مسئله روی گرداندن از غرب به معنای قطع رابطه با فرهنگ و دستاوردهای علمی و فنی و پیشرفت های اجتماعی و اقتصادی غرب نیست بلکه دوری از عوارض و مفاسد فرهنگ استعماری و جبر و از خود بیگانگی فرهنگ سرمایه داری است.

امروز همه کسانی که در مجلس خبرگان و شورای انقلاب و کمیته ها و دادگاهها مستندترین هستند از همه لوازم رفاهی محصل غرب بخوبی و با لذت استفاده می کنند.

هیچیک از آنها از اتومبیل و یخچال و کولر و تلوویزیون و رادیو و وسایل تفریحی و رفاهی محصل علم و تکنولوژی غرب صرف نظر نمی کنند و حتی با استفاده از عواملی که قدرت برای آنها بوجود آورده است به نحو احسن هم استفاده می کنند.

بنابراین روشنفکر بیوا - تازه اگر مفهوم روشنفکر را در همین تعبیری که از سوی قشریون از آن می شود قبول کنیم - گاهی جزاین ندارد که پرورده شرایط اجتماعی و فرهنگی محیطی است که در ساختن آن محیط ایجاد شرایط استبدادی و استعماری آن هیچگونه دخالتی نداشته است. این همان محیطی است که روحانیون نیز اعم از مراجع و غیر آنها در آن پرورش یافته و تحصیل کرده اند و سپس به مستند تدریس و تفسیر نهشته اند و یا بر سر منابر و در مساجد آن نماز خوانده اند و به وعظ و خطابه نهشته اند.

مایا بدگونی و انتقاد از غرب و تجزیه و تفکیک قشرهای جامعه به روشنفکران غرب زده و مسلمانان یکپارچه قادر به مقابله با استعمار غرب و قدرتهای امپریالیزم جهانی غرب که همچنان برای بلعیدن ثروتهای مادر کارخانه کشیدن و نفوذ

های تخریبی و دسته بندیهای سیاسی در داخل هستند نخواهیم بود. آنچه ما را از جنگال فرهنگ استعماری و سیاست استعماری و اقتصاد استعماری غرب نجات می دهد کار خلاقه - شکوفانی استعدادهای، برنامه های انقلابی بر زمینه ای از سنت های آزادیخواهانه فکری است.

اگر بخواهیم معنای کوتاه و دقیقی از فاشیسم بدیم باید بگوئیم که به تعبیری فاشیسم یعنی: «دروغ در خدمت ابتذال». وقتی ما حقیقت را از مایه و جوهر مسائل سیاسی و اجتماعی جدا کنیم ناچار باید متوسل به دروغ بشویم و وقتی بخواهیم حق تفکر و اندیشه را از دیگری سلب کنیم ناچار باید به ابتذال در استدلال و منطق روی آوریم یعنی بنام حقیقت مذهب همه نیروهای خلاق و زنده و پویای جامعه را سرکوب نمائیم. سپس همه کوشش ها و تلاش های دائمی خود را در این راه از راه دروغ و سانسور و ارباب و تهمت و تکفیر و پرونده سازی و خضوت بحساب خدمت به مذهب بگذاریم.

توده های که به سائقه احساس مذهبی و اعتقاد و ایمان عاطفی در جاذبه و افسون انقلابی بسر می برند پایبند عکس العمل اصلی منفی خضوت آمیز و آمیخته به تعصب و ادا کیم. در حالی که هدف اساسی انقلاب در زمینه های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی اینست که قشرهای روشنفکری و دانشگاهی هر چه بیشتر و وسیعتر در رابطه های مستقیم تر و مداومتر با توده ها قرار گیرند. جریان مقابل این رابطه برای آگاه کردن توده ها و منتقل کردن آنها و آشنا کردن آنها با مسائل اجتماعی برای پیروزی انقلاب و جلوگیری از سقوط دستاوردهای آن ضرورتی حیاتی دارد.

در روند کنونی کار جامعه ما اکنون کوشش بر اینست که توده ها هر چه بیشتر از قشرهای روشنفکری دورتر شوند و با دامن زدن به ستیزه های اعتقادی و پخش دائمی تهمت و تکفیر علیه روشنفکران نفرت توده های ساده ذهن را از آنها برانگیزانند.

فرهنگ انقلابی ایجاب می کند که در گفت و شنود و مقابله افکار و عقاید بدور از خضوت و برخورد هر چه وسیعتر باز شود. تا مردم راه فکر کردن و طریق گفت و گو و شیوه تبادل عقاید و طرح مسائل را در کنار یکدیگر بیاموزند و بفهمند که بهرحال همه مسلک ها و عقاید و اعتقادات قبل از هر چیز فرع بر آزادی و استقلال و رهایی از استبداد و اختناق و سطه گروههای قدرت طلب داخلی و یغماگران خارجی است.

مرز همه اختلافها و تضادها و کشمکش های اعتقادی و مسلکی و مذهبی باید در این محدوده شود اما ما در حالی قرار داریم که طرح مسائل اگر خوشایند گروه حاکمه ممتاز نباشد بلافاصله بصورت یک پرونده اتهام و تکفیر در می آید. پیامهای فحش و تهدید شروع می شود و مضحک اینست که کسانی که خود با در معرکه خاموش و ساکت بودند و یا در ساحل این دور از جهنمی که ساواک بوجود آورده بود به نظاره نشسته بودند و گهگاه سرومی از اینسو و آنسو میزها تکان می دادند دستور جست و جو برای پرونده سازی و مدرک پایی علیه هر کسی می دهند که همه خواستند نه سهمی از میراث انقلاب است بلکه اینست که بجای یک نظام سلطه گرای استبدادی نظام مستبد دیگری به اسم مذهب بر مردم ما چیره نشود.

ما می گوئیم که همه اعمال و همه تلاش ها نشان می دهد که بر فراز

مصلحت اکثریت مردم و خواست نیروهای آگاه جامعه و برخلاف هدفهای اساسی انقلاب ما اکنون طبقه ای قدرتمند و مطلق گرا با استفاده از همه امکانات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جامعه و با اعمال خضوت و ارباب و با تحریک احساسات پاک و ساده مردم در حال ظهور است. این طبقه اکنون کلیه اهرمهای اجرایی و تقنینی ق قضائی جامعه را یکجا و بلا مانع در دست دارد؛ مردم و دولت هیچگونه نظارتی بر منابع مالی و تبلیغاتی و مطبوعاتی آنها ندارند و نمی دانند اموال مصادره شده و پولهای گرفته شده از طافوتیان سابق در کجا جمع می شود و چگونه خرج می شود و مسئولیت رسیدگی به حسابهای آن با کیست و چه نظارتی بر کار آنها وجود دارد.

رهبری چه به صورت فردی و چه بصورت شورای فقها اگر انتخابی نباشد و مشکل کار و حدود قدرت و اختیاراتش زیر نظارت مردم و نمایندگان واقعی آنها قرار نداشته باشد هیچ فرقی در گرایش بصورت قدرت مطلقه و استبداد با شورای حاکمه زائرالهی آرژانتین و شیلی و برزیل ندارد؛ زیرا هیچ قانون و هیچ شریعتی نمیتواند این اصل طبیعی و فطری را نقض کند که قدرت بدون نظارت و قدرت مافوق قانون و قدرت بدون مسئولیت به نتیجه ای جز فساد و استبداد و خضوت نمی رسد.

ما در آستانه یک تصمیم و سرنوشت تاریخی قرار داریم رهبری عالیقدر انقلاب بهتر از هر کسی می داند و مکرر می گوید: که انسان فانی است، و جامعه انسانی و سرنوشت آن باید متکی به بتواند اصول و سازمانی باشد که بتواند حقوق اجتماعی مردم را در مرتبه ترین و انسانی ترین مفاهیم شناخته شده آن تضمین کند. سرنوشت جامعه نمیتواند متکی به زندگی فرد و مجموع اعتبار و هشیب اجتماعی او باشد چرا که فرد آن در معرض نابودی است. ما اینهای در تاریخ روشنتر از کیفیت قدرت بعد از پیامبر اسلام نداریم. اگر ما معتقدیم که قدرت و حکومت بعد از پیامبر به کسی که اولی و احق از همه زبندگان و صحابه او بود رسید در اینصورت به این نتیجه می رسیم که خردخواها و مصلحت جری ها و سیاست بازیهای صحابه و زبندگان قدرت طلب پیامبر اسلام پس از او معتزیت خواست. و اراده پیامبر را که طبعاً گرایش بسوی اشاعت علی علیه السلام بود تحت اشاعت قرار داد و قدرت طلبان برای سلطه بر قدرت و حکومت پس از پیامبر جزئی درنگی در واگورنه کردن حقایق و پایمال کردن حق علی نکردند.

بنابراین طبیعی است که رهبر انقلاب بهیچوجه نمیتواند تکامل نهادهای انقلابی جامعه و وضع سیاسی و اجتماعی آن را پس از خود در حریم اعتبار و نصیبت و حیثیت پاک و زلال شخصیت خویش تضمین کند.

زخم اکنون نیز بخاطر اینکه بسیاری از افراد و گروههای مذهبی از طریق شورای انقلاب و کمیته ها و دادگاهها و روابط و امکانات خصوصی و خارج از حوزه اختیارات دولت و با نظارت ملی مسائل عمومی مملکت را با رهبری در میان می گذارند و جریان مداومی از اطلاعات مختلف بدون نظارت در زمینه مسائل مملکتی گ بر حسب مصالح و منافع خصوصی خود که اساسش نفرت و تثبیت قدرت خود بر امور مملکت می شود برای ایشان فراهم می آید. شاید نارسائی ها و نقائص بسیاری در امور جاری کشور مستتر

ما از زبان بسیاری از مسئولین شنیدیم که غائله کردستان را نمیتوانستند به نوعی غیر از آنکه پیش آمد و عمل شد از قبل پیشگیری

کرد و از بسیاری کشتار و اعدامهای بدون محاکمه و بدون رسیدگی جلوگیری کرد آیا این خود نتیجه گزارشهای خلاف واقع نبود و اگر بود باید دید علت اینکه گزارشها و اطلاعات غیر واقع داده می شود چیست و چه کسانی و چه گروههایی از نتایج مصیبت پاری که از این گزارشها بوجود می آید به ضرر ازادی و در جهت تحدید حقوق سیاسی مردم سوء استفاده می کنند. تصمیم دید ساده لوحانه و سطحی نسبت به مسائل بحرانی جامعه و ضرورتهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی انقلاب به همین نتیجه منتهی می شود که در عالم ذهن و خیال و بدون کوچکترین دستاوردی از تجربه و عمل میتوان همه مسائل اجتماعی و روابط پیچیده اقتصادی را با احکام و اصول مذهبی حل کرد. در اینجا باین مسئله باید صریحا اشاره کنیم که نمیتوان بدون تخصص در رشته های علوم به ولایت فقیه متکی شد و بدون نظارت و دخالت دائمی مردم نمیتوان قدرتی قوای پابین نام و عنوان بوجود آورد.

در مذهب اسلام و در سازمان سیاسی زمان پیامبر و علی قدرتی بنام قدرت روحانی که از همه حرفه ها و مشاغل تجاری بدور باشد و فقط آموزش و حوزه عمل درس فقه باشد وجود نداشت. ولی در شاهنشاهی ساسانی و در امپراطوری روم چنین طبقه ای وجود داشت که بدون کار و بدون ورود در میدان عمل و تجربه زندگی در مستند شریعت و مذهب بر عقول و افکار مردم حکومت می کردند و از منابع اقتصادی و مالی آنها به رایگان تغذیه می نمودند و حکومت سیاسی را با قدرت مذهبی خود در ادامه قدرت مطلقه و استبدادی بر مردم باری می دادند.

بنابراین وقتی می گوئیم که روحانیت هم مثل دیگران حق دخالت در سیاست را دارد یعنی آن نیست که روحانیت یعنی طبقه ای ممتاز که فقط کارش تدریس فقه و مرجعیت سیاسی و حکومت بقوای سوا گانه است.

هیچوقت پیامبر اسلام و ائمه نه این چنین بر مردم ولایت کردند و نه وجود چنین طبقه ای را با این گونه امتیازات برسمیت شناختند. باین جهت است که در اسلام عاملی بنام روحانی که لباس مخصوص برتن دارد وجود ندارد. روحانی بمعنای آشنا و واقف به اصول و احکام اسلامی باید نظیر سایر مردم دارای حرفه و کار باشد میتواند مهندس و طبیب و کارگر و کارمند و زارع باشد. نه طبقه ای خاص با قدرتی مافوق قدرت قانونی که مرجع و مشاء مشروعیتش حق حاکمیت مردم است.

برای قدرت طلبی و انحصار گرائی میتوان اصول فطری و ساده را آنچنان پیچیده کرد که بتوان اطاعت کورکورانه عوام و مردم عادی را برانگیخت و گروه اسلام دین است سهل و ساده و مبتنی بر تجربه و ضرورت زندگی. هیچوقت اسلام نمی گوید وقتی که در مدارس حقوق فقه را هم می آموزند و یک قاضی دادگستری یعنی فارغ التحصیل دانشکده حقوق اصول فقه را هم آموخته است، یک چنین کسی صلاحیت استنباط احکام را ندارد. چرا قاضی در مسائل جزائی و مدنی احکام قانونی را استنباط می کند و رای می دهد اما از استنباط اصول فقهی عاجز است. چرا یک قاضی وقتی اصول فقه و استنباط احکام را در دانشکده آموخته است نمیتواند رای بدهد؟ اما در زمینه عدالت و تقوای مورد لزوم، هیچکس نمیتواند ادعا کند که یک قاضی دادگستری تقوا و عدالتش کمتر از یک روحانی است که وجه تمایزش لباس لوست و هرگز حوزه عملش در سلسله مراتب اداری نبوده است زیرا تقوا و نفسانیتی که به معیار آزمايشی نرسیده باشد بصرف ادعا آرزویی

ندارد. ما باید این حقایق را بگوئیم اگرچه برادر و دیوار شهر بنویسند که حاج سید جوادی از حکومت کمونیستی تهر کی در افغانستان پشتیبانی می کند و به ذهن ساده مردم القا کنند که حاج سید جوادی کمونیست است یعنی دین ندارد و مسلمان نیست پس خرش مباح است. ما باید بگوئیم که اگر در کردستان جلوی تجزیه قسمتی از خاک کشور باید گرفته شود ولی نباید مردم را بدون محاکمه اعدام کنند. نباید حتی فلان مأمور ساواک که خودش را معرفی کرده بود پس از سه ماه زندانی بودن، بدون محاکمه و بدون بازجویی و بدون دفاع به فرودگاه سنج ببرد و به بهانه اینکه می خواهیم شما را به تهران ببریم اعدام کنند. نباید جوان تیر خورده و مجروح را از بیمارستان به میدان اعدام بیاورند و وقتی رسوائی این کار و کثرت و عقوبت آن در مجلات خارج منعکس می شود میگویند عکسی که از این صحنه نفرت بار گرفته شده است بوسیله صهیونیست ها مونتاژ شده است.

هیچ عدالتی اقتضا نمی کند که گناه تجزیه طلبانی که فرار می کنند و در کوهستانها مخفی می شوند بگرن بیکگانهائی ببندد که پای فرار ندارند.

آنگذر ذهن مردم از حقایق حوادث دور و بیگانه است و آنچنان تحت تاثیر تبلیغات ضربتی قرار می گیرند که وقتی ما می نویسیم وقتی در پاره کشمکی می گیرد چرا جوان نوزده ساله دانشجو را در سنج تیرباران می کنند؟ بیامی گویند چرا از کسانی که سر پاسداران را می برند دفاع می کنید؟ این گونه قضاوت های سطحی هم از بی اطلاعی است و هم از تأثیر شیطنتی است که از اخبار و اطلاعات پکترنه در ذهن مردم پیرو می آید و در همین مسیر است که توده ها در نا آگاهی می مانند تا استبداد بتواند بر عقول آنها مسلط شود.

ما خود از کسانی بودیم که در اوایل کار کردستان نوشتم که ستم کشیدن منصرف برادران و خواهران کرد ما نبوده هم مردم ایران در همه استانها زیر ستم استبداد و استعمار بودند و همه از آثار شوم آن صدمه دیدند. ما اعتقاد داریم که مردم در نظم شورائی باید سرنوشت خود را بدست گیرند بدون اینکه به تصامیت ارضی و استقلال کشور ما لطمه ای بخورد و هرگز نباید اصل خودمختاری بهانه ای برای تجزیه کشور قرار گیرد. ما اعتقاد نداریم که سیاست پیشه گان حرفه ای حزب دموکرات بخواهند به اصل خودمختاری و وابستگی به وطن ما پای بند باشند بلکه خودمختاری در منطق آنها بهانه ای برای تجزیه است. اما ما قبول نداریم که برای قلع و قمع این کانون تجزیه طلبی باید اساس روزه روشن با مسئله اصلی را فراموش کرد و انجام یک امر کلی ضروری را به انتقام جوی و کشتار کوردهایی نمود یعنی نه تنها اصل مسئله راحل نکرد بلکه با انتقام جوی و اعدای ظالمانه و کشتار بیجهت و نطفه های چرکی و عقوبتی تازه ای را نیز از نارضایتی ها و مخالفت ها و نامیدیها بوجود آورد.

حرف ما اینست که اگر هدف انقلاب نابودی طبقه ممتاز حاکمه ایران بود اما آن برای این نبود که طبقه ممتاز تازه ای برپا آورد. اگر آن یکی بنام شاهنشاهی وجود خود را بهیشتی الهی می پنداشت این دیگری بنام اسلام برافکار و عقول ساده مردم چهارم شود آنچنان که از محاکم سلاوکی زمان طافوت محاکم تقیض عقاید قرون وسطای اعتقادی بوجود آید. یعنی کار بهائی برسد که اگر کسی نظرش را بعنوان حقوقدان درباره اسلام آنچنان بیان کند که

آیا دانستن زبان عربی

بقیه از صفحه اول

قانون اساسی مصوبه مجلس حاضر را می سازد. به عنوان مثال دو مورد از مواردی را که در تله ویزویون نشان دادند و در روزنامه ها نیز نوشتند می توان مورد نظر قرار داد. درباره ماده ای از قانون اساسی که شکجه را به هر صورت برای گرفتن اقرار منع می کند، یکی دو نفر از نمایندگان برخاستند و تقاضای معقولی داشتند در اصلاح آن ماده که طوری نوشته شده تا مطلق شکجه طبق قانون اساسی منع شود و قید گردد که اقرار مبتنی بر شکجه ای اقرار کننده مورد قبول نیست ولی این پیشنهاد هامورد قبول اداره کنندگان جلسه واقع نشد و سایرین نیز سکوت کردند و منع قانونی شکجه فقط با قید اینکه اگر برای اقرار گرفتن از متهم باشد به تصویب رسید.

مورد دیگر ماده ای از قانون اساسی است که تحصیل زبان عربی را برای دانش آموزان از ابتدائی تا آخر متوسطه اجباری می کند. این ماده از قانون اساسی هر ایرانی مسلمان علاقمند به تعلیم و تکران نیز آنگاه که با ناهار به فکر وامی دارد که استنباط و برداشت اعضای مجلس خبرگان از قانون اساسی چیست؟ برای قانون اساسی چه حدود و حوزه ای از بیان مسائل را قائلند و قوانین دیگری را که احتمالاً متغیر ولی موافق با نص قانون اساسی تنظیم و تصویب و اجرا خواهد شد چه نوع قوانینی می دانند و عربی دانستن یا ندانستن راتا چه حدود با مسلمان خوب بودن یا نبودن ملازم می دانند؟

زبان فارسی امروز ما زبانی است که طی قرنهای در برخورد با حوادث تاریخی روزگار و مبادلات فرهنگی فراوان به شکلی که هست درآمده است و به علت قبول فرهنگ اسلامی وسیله ایرانیان چهارده قرن پیش کم کم با زبان عربی به نحوی توأم شده است. ملاحظه می کنید که گفتن قبول فرهنگ اسلامی و نگفتن به علت پیروزی اعراب چون تمام شواهد نشان می دهد که توده مردم ایران برای نجات از سیستم ظالمانه و شیوهی خاص طبقاتی حاکم در دوره شاهنشاهان ساسانی اسلام را قبول کردند و مردانی چون سلمان فارسی آگاهانه و داوطلبانه به خدمت اسلام و اسلامیان کمر بستند. اما ایرانیان تا تشیع را توسعه دهند سالیان دوازده علا تحت تسلط خلفای عرب واقع شدند. حکام محلی ایرانی مدتها با عرب بودند و یا اگر عرب نبودند برای ارتباط با حکومت غالب خلفا بایستی به زبان عربی می گفتند و می نوشتند. زبان عربی نه به عنوان زبان الهی و مذهبی، بلکه به عنوان زبان حکومت غالب درحوزهی حکومتها جان گرفت. به این زبان فقط در حوزهی حکومتهای محلی می گفتند و می نوشتند و مردم زبان و فرهنگ خود را داشتند درحالیکه مسلمان هم بودند و اسلام را بارضا و رغبت پذیرفته بودند. اولین مقاومتهای ایرانیان نیز در برابر سلطه خلفای جابر عرب یا تکیه بر فرهنگ و زبان ایرانی شروع شد. یعقوب لیث صفار را به یادداریم که خطاب به شاعری که مدیح او را به شعر عربی سروده بود گفت: «زبانی را که من اندر نیامم چرا باید به آن سخن گفت. و شعر فارسی و مکتوب فارسی را رواج داده یعقوب مگر

بود که هرکارشناس و کارمند ساده را تشویق می کرد برای پیمودن پله های نردبان ترقی راهی به آشنائی با محافل بیگانه و دوستی با مشاوران و مستشاران خارجی پیدا کند. متأسفانه چنانکه در عکسها مطبوعات می بینیم و در خبرها می خوانیم، بعضی محافل داخل قدرت حاکم حتی تشویق یا سکوت و تماشا می کنند که جوانان مسلمان و مبارز درحالیکه علیه غرب و غرب زدگی شعار می دهند که دشمنان گرم باد، از آن سوی ریسمان می افتند. یعنی

که: چرخاندن همین مملکت و همین اجتماع با وضع موجود یا بهتر از این و نظام عادلانه کامل هم بدون مراد روز مره با دنیای خارج غیر ممکن است

که: علم و تکنیک جنبه عام و جهانی دارد - ساختن یک علم و یک فن جدید مستقل از دنیا اگر غیر ممکن نباشد هزار سال زمان میخورد.

که: برای زندگی و پیشرفت ناچاریم با دنیای خارج مرادو داشته باشیم و برای این مرادو ناچاریم که اصول قبول شده این دنیائی را که اسمش را گذاشته اند (دنیای متضاد) بپذیریم والا عملاً در محاصره اقتصادی و فنی و علمی قرار خواهیم گرفت. ایامیتوان برای خارجیان که ناچاریم با آنها مرادو داشته باشیم مزیتی قائل شویم و اختلافات و محاکماتی را که با آنها داریم به خارج ببریم و تابع دادگاههای آنها بشویم و ایامیتوان در جرانی که آنها در ایران مرتکب میشوند حق قضاوت دادگاههای ایران را بگیریم و مثلاً در صورت استعمال مشروب الکلی - خارجی را معاف داریم و ایرانی را (انهم فقط ایرانی مسلمان را) مضروب و مشلق (!) کنیم - او این سبک ترین نمونه بود که بعنوان

مثال آوردیم. آری ای برادر عزیز - آنها که باید بگویند و مسولیت دارند نمیگویند که هم اکنون آثار این کاپیتولاسیون جدید ظاهر شده است - واقعا ظاهر شده است - برای گرم کردن هنگامه نمی نویسم بلکه حکایت یک واقعت را میگویم که: در یک قرار داد بزرگ که بین دولت ایران و یک شرکت امریکائی بوده است و در آن قرار داد - بطور صریح قید شده بوده است که در صورت بروز اختلاف دادگاههای ایران صلاحیت رسیدگی دارند اینک طرف امریکائی در محاکم دادگستری امریکا دعوی خود را مطرح کرده است و دادگاه امریکائی نیز این دعوی را پذیرفته اند و استدلال پذیرفتن دعوی هم این است که در ایران هرج و مرج قضائی است و در ایران محاکم دادگستری اقتدار ندارند! آیا این ظهور آن حالت خطرناک نیست و اضافه میگویم که دادگاه امریکائی میلیونها دلار پول دولت ایران را در این دعوی توقیف کرده است در برابر خسارت مورد ادعای شرکت امریکائی این توقیف پول صورت گرفته است. آنها که مسئولیت دارند زبان خود را بسته اند و نمیگویند که بچه دلیل آقای اردلان وزیر دارائی در مذاکرات خود با بازار مشترک اروپا ترفیق نبوده است و آیا این عدم موفقیت به فقدان یک سیستم قضائی در ایران مربوط میشود یا نه.

اگر خارجی ها چنین حرفی زده باشند ظهور همان حالت خطرناک که علا بدون ترس و بیم و تشویش باید بیان کنند و برای آن چاره جوتی کنند نیست.

آیا آقای دکتر غفوری و امثال ایشان نباید بگویند که دراستقرار کاپیتولاسیون ناشیبه از عهدنامه ترکمن چای تعصب حاکم هوان زمان نقش عده ای داشته است و آیا امروزه روز نباید جلوی تعصب را

تفنگ به دست برای حفظ حدود و مرزهای کشورشان به حرکت درمی آیند و از دادن جان هم دریغ نمی کنند ولی لباس عربی می پوشند و جیبه و عقال عربی بر سر می گذارند یا مفتخر و مباه هستند از اینکه با جناحهای از جنبش فلسطین یا لیبی یا سوریه تماس مستقیم برقرار کنند و فارغ از سیاست کلی انقلاب اسلامی ایران یا دولت انقلابی از تعلیمات خرده سیاستهای منطقه ای برخوردار شوند یا از آنها دفاع کنند.

اگر عربی گفتن و غربی پوشیدن شاهنشاهی ساسانیان را طلاق گفتند.

پیش چاپ شده است. دکتر مصدق در این کتاب اسباب ظهور کاپیتولاسیون را شرح داده و تمهید وسائل لغو آنرا برشمرده است او در پایان کتاب بعنوان نتیجه گیری مطالبی نوشته است از آن جمله: «... هیچ دولتی نمیتواند بگوید که چرا ایران قانون ارث و قانون عقد و نکاح تدوین نمی نماید زیرا در این خصوص با ما طرفیتی ندارد ولی دول خارج می توانند بگویند که اتباع مادرمملکت شما تجارت دارند در این صورت محتاج به قواعدی هستند که آن قواعد کلیه قراردادهای و قواعد تجارتمی درخصوص شرکتها و بروات تجارتمی و قواعد تعاقب و ورشکستگی میباشد... و میتوانند بگویند که شما که دولت هستید باید داخله خود را منظم بدارید و حافظ امنیت باشید و برای اینکه نظمی برقرار شود باید خلاف کنید بدانند اگر مرتکب خلافی شد مجازات او چیست. پس بطوریکه می گویند تزامنی که قانون جزائی ما مدون نشود و تازیک درجه مطابق اصول مورد قبول آنها نباشد و در ایران در حق عموم ساکنین اتباع ایران بدون امتیاز اجرا نشود راضی نیستند که اتباع خود را به اختیاراتی که قضات ما در تعزیر دارند مطیع و محکوم نمایند...»

کتاب خود - یک پیش بینی میکند - او پیش بینی میکند که حرفهای

مصدق که کتاب خود را باین جملات تمام کرده در واقع بیان حال امروزه را هم نموده است و بیان حال امثال دکتر غفوری را - ولی دکتر مصدق در هفتاد سال پیش که حتی پنج درصدمردم ایران یعنی هفتصد و پنجاه هزار نفر باسواد نبودند این حرفها را زد و ما امروز در مسکلی زندگی تمسکیم که بیش از دومیلیون نفر آن تمسکیمت عالیه دارند - اگر اشتباهی امروز بشود قابل بخشایش نیست - همه ما گناهکار هستیم - عده ای بخاطر سکوت وعده ای که در پیشاپیش جریانات هستند بخاطر ضعف و ترس و از امثال دکتر غفوری که بنظر میرسد آدمی یک بعدی نیست و جوانب را می سنجد انتظار صراحت بیشتری و شجاعت بیشتری هست

در اینجا مطلبی از مرحوم دکتر مصدق میآورم - مرحوم دکتر مصدق درباره کاپیتولاسیون کتابی نوشته است و این کتاب در سال ۱۳۳۲ هجری قمری یعنی تقریباً هفتادسال

مقدمات یک ...

بقیه از صفحه اول

اواز دو طرف مورد حمله واقع خواهد شد - نه متعصبین داخلی حرفهای او را می پسندند و نه خارجی ها دکتر مصدق در آخرین صفحه کتاب خود مینویسد:

«... حالا ما بین دو رقیب واقع شده ایم - رقیب داخلی شاید این حرفهای ما را در منافع دول اروپا تصور نماید و بملاحظه اینکه ناماروپا تحصیل کرده ایم میگوید که ما میل داریم قانون آنها را به مملکت خود وارد نماییم رقیب های خارجی تصور میکنند که این اظهارات ما بحال استقلال و بقای ایران و اسلام مفید است پس ما بین این دو رقیب هستیم و از عوم هموطنان تنها داریم که از روی وجدان اظهارات ما را تحقیق و غور نمایند...»

مصدق که کتاب خود را باین جملات تمام کرده در واقع بیان حال امروزه را هم نموده است و بیان حال امثال دکتر غفوری را - ولی دکتر مصدق در هفتاد سال پیش که حتی پنج درصدمردم ایران یعنی هفتصد و پنجاه هزار نفر باسواد نبودند این حرفها را زد و ما امروز در مسکلی زندگی تمسکیم که بیش از دومیلیون نفر آن تمسکیمت عالیه دارند - اگر اشتباهی امروز بشود قابل بخشایش نیست - همه ما گناهکار هستیم - عده ای بخاطر سکوت وعده ای که در پیشاپیش جریانات هستند بخاطر ضعف و ترس و از امثال دکتر غفوری که بنظر میرسد آدمی یک بعدی نیست و جوانب را می سنجد انتظار صراحت بیشتری و شجاعت بیشتری هست

مجانا توسط پست مخصوص جراید دریافت دارید

عربستان بی سولتین
ARABIA WITHOUT SULTANS
FRED HALLIDAY



نام خاندادی
شهر خیابان کوی شماره
برای دریافت یک دوره (جلد اول و دوم در ۲۴۰ صفحه) «عربستان بی سولتین» فورم (یا فتوکپی) فوق را بآدرس روزنامه جنبش - تهران خیابان فرصت شیرازی شماره ۱۵۵ بفرستید. بهاء یک دوره ۵۰۰ ریال، خوانندگان جنبش فقط مبلغ ۲۵۰ ریال بخصاب ۲۲۲۰ بانک صادرات تهران شعبه ۷۵۶ واریز نمایند.

انتشارات جنبش منتشر کرده است دفترهای انقلاب شامل ۲۷ دفتر سیاسی قبل از انقلاب نوشته علی اصغر حاج سید جوادی دیوارها سخن میگویند یادگار شعارهای انقلابی تهران قهرمان تئوری انقلاب با نظری به انقلاب سرخ اسلامی ایران نوشته دکتر ابو الفضل صادقپور دانشیار اداره امور دولتی دانشگاه تهران

حقوق و اخلاق

دکتر ناصر کاتوزیان

اخلاق نیز مانند حقوق از قانون زندگی سخن می گوید و مجرد از خصوصیت های فردی است

در مقابل بعضی از کتاهان نا بشودنی پیشین تائر گذشته را ندارد. ولی مشکل در اینست که آیا این دگرگونیها باید سبب شود که یکسره سنتها و ارزشها را بدور بریزیم، نیک و بدی شناسیم، هدفهای مطلوب را رها کنیم و بسان مدیر آزمایشگاه بی طرفانه بشاهده و تجربه در اجتماع بپردازیم، یا بهتر اینست که قواعد اخلاقی مرسوم و سنتها را محترم داریم و از لحاظ علمی در پی تحولات آن باشیم. برای حفظ آرمانهای اخلاقی مبارزه کنیم، ولی اقتضای زمانه را از نظر دور نداریم و تحولات قواعد کهن را جستجو کنیم؟

بر سر این دو راهی است که به گمان من انکار اخلاق برترین و دور ریختن همه پیش داوریها زبان بار است و روش پاره ای از جامعه شناسان ناقص بنظر می آید. در عین حال که در پی اخلاقی همگانی و جهانی نیستیم، هیچ قومی را از تاریخ خود جدا نمی بینیم و اعتقاد داریم که انسانها را باید، مانند هر پدیده دیگر، با تاریخ تحولات آن یکجا مطالعه کرد و وجدان مردم را در همین مسیر مورد بررسی قرار داد. تفاوت بسیار است بین کسی که اخلاقی را محترم می شمارد و قواعد آن را به عنوان «اصل» می پذیرد و در جستجوی تحولات آن در اجتماع است، با کسی که ذهن خود را از هر گونه داوری قبلی خالی کرده و می خواهد پیاری تجربه احکام وجدان عمومی را آرازد کند. از نظر دادرسی نیز، آنها که با کار قضا سرو کار دارند، بغوی می دانند که پذیرفتن قواعدی به عنوان «اصل یا فرض» تا چه حد در رفع سرگردانی قضات اثر دارد. بشر طی قرنهای، بیاری عقل و تجربه به اصولی دست یافته که بتدریج آنها را لازمه رسیدن به سعادت و مینای تمیز خوب و بد قرار داده است. طرز اجرایی این اصول بتناسب وضع اقتصادی و اجتماعی تغییر می کند، در هر اجتماع عادات خاصی برای رعایت این تناسب ایجاد میشود و در نتیجه تجربه های نوین رو بکمال میرود. پانک و برگردگان نیز بشر را بسوی کمال رهبری کرده اند، مینای اخلاق، ایشان مهمترین منبع اخلاق در میان هر قوم است. بنابراین، مینای اخلاق، قواعد عالی و محترمی است که از ترکیب اصول مزبور بوجود آمده و در هر زمان با عادات اجتماعی ترکیب میشود و نباید آن را تا حد علم و عبادات و رسوم، تنزل داد، و بگفته برگسن، منعی هست تر از عقل برای آن قابل شد.

جامعه شناسی، برای نشان دادن شرایط زندگی انسان، وضع محیط و رنگی که اصول اخلاقی در آن پیدا می کند، و وسایلی که بهتر می تواند شخص را بر رعایت قواعد اخلاقی هدایت کند، مفید و جالب است. ولی نمی تواند دهنی برای سر تکاملی جامعه ارائه دهد. میزان تشخیص اخلاق، عرف پاکان و پرهیز کاران است، و این عرف باید وسیله اصلاح رسوم و هدف غایی تمام قواعد اجتماعی واقع شود نه دنباله روی آنها. اخلاق علمی و بی هدف بسان زندگی بی هدف است. اخلاق در زمره هنرها است، ولی هنری که به علم نیاز دارد.

مقصود انکار فضیلت علم یا مفید بودن روش آن در امور اجتماعی نیست. برای مبارزه با عادات و رسوم فاسد و فراهم کردن محیط سالم، اخلاق به جامعه شناسی نیازمند است. زیرا از بین بردن عامل فساد پیش از موعظه و نهی از منکر اثر دارد. ۶ ولی باید بخاطر داشت که عواطف انسانی را تنها بیاری اعداد و امارات نمی توان اندازه گرفت، چون واکنش انسانها مانند خواص اشیا قابل پیش بینی و یکسان نیست.

انسان بسهولت نمی تواند ذهن خویش را از سنن و اعتقاداتی گذشته خالی کند، او تمام آنچه را که بیدادگر برای پیش پاشی مانده دارد پس، اگر مینای تحقیق نیز واقعیتی خارجی باشد، باید او را چنانکه هست بحساب آوریم. انسانی که هیچ چیز را مقدس و محترم نشمارد و بهیچ سنت و خاطره ای پای بند نباشد، اگر نام انسان نیز بر او بتوان گذارد موجودی است خیالی و موهوم.

پیشرفتهای حیرت آور بشر در علوم مادی، پاره ای از علمای اجتماعی را چنان رفته که در کاوشهای خود طبع انسان را از یاد برده اند. تمام سنتهای گذشته و مقدسات مذهبی و اخلاقی را بپاد ریشخند گرفته و با استغراق ناقص خود بر تمام تجربه های گذشتگان خط بطلان کشیده اند. در حالی که بشر امروز، با همه مفلس علمی خود، از نظر اخلاقی ضعیف تر و در برابر مسایل اجتماعی زیور تر شده است. ۷ انسان عاری از عیب و خطا نیست، سوچو زور گوست، و گاه مصلحت خویش را برتر از همه حقایق می داند. پس نمی توان معیار اخلاقی را عادات و رسوم او دانست. در اینجاست که بگفته کانت، باید علم را کنار گذاشت تا جایی برای ایمان باز شود. باید در جستجوی قواعدی بود که این خودخواهی را تعدیل و با عادات نا پسند مبارزه کند. و این است قواعدی که آن را اخلاق می نامیم. ۸

اخلاقی که بدینسان از منعی بالاتر از رسوم توده مردم تراوش کرده است احترام و نفوذ بیشتر دارد. همه بنیانگذاران را مقدس و داناتر از خود می شمردند، در دل احساس اطاعت می کردند و پادشاهی حاضر نیستند. از آن تجاوز کنند. ولی تلقین این فکر که هیچ نیک و بدی در جهان وجود ندارد و هر چه هست ساخته شده خود آنهاست، اخلاق را به صورت امری شکیب و دلخواه در می آورد. هر کسی بخود اجازه نمی دهد رسومی را که نمی پسندد بشکند و پایه عدالتی تو را بگسلد.

در حقوق، که نیروی سیاسی دولت پشتیبان قواعد آن است، بی اعتباری مردم به قوانین تا اندازه ای جبران میشود ولی در اخلاق، که بایستی انگیزه درونی ضامن اجرای آن باشد، نسبت گرفتن اقتضای عموم

جهت است که عموم یا اکثر مردم از آن متفرند. پس، هر کار که در جامعه ای مرسوم شد نیک است و هیچگاه نباید از پستی اخلاق عمومی شکایت کرد. ۲. باید دید احساس مشترک مردمی که در زمان معین در جامعه ای زندگی میکنند چیست و شعور جمعی چه گونه داوری میکند. چنانکه دور کنیم، در نکوش از شیوه کسانی که اعتقادات و پیش داوریهای خود را در کاوشهای اخلاقی دخالت میدهند، میگوید: «... اخلاقیون هنوز باین شیوه تفکر بسیار ساده نایل نشده اند که همچنانکه تصور ما از اشیا محسوس از عین اشیا ناشی میشود و کم و بیش عینا نماینده آنهاست، تجسم ما از اخلاقی نیز از قواعدی سرچشمه میگیرد که در برابر دیدگان ما بکار بسته میشود...» ۳

با این ترتیب، قواعد اخلاق در هر جامعه ویژه خود آن جامعه است و قانون کلی برای همه انسانها نیست. در اجتماع نیز اخلاق ثابت نمی ماند و بتسان عادات و رسوم، دائم در تحول و دگرگونی است.

(۳) دیدیم که گروهی از سیاستمداران و سوسیالیست ها، به پیروی از هگل، اخلاق را اطاعت از دولت و قوانین اجتماعی میدانند. به این تعبیر، اخلاق مفهومی جز سیاست زور ندارد و اگر اعتقاد بان را انکار، اخلاق بنامیم با واقع نزدیک تر است. «اخلاق اجتماعی» در این نظریه ها تحریف شده و دولت جای اجتماع را گرفته است. ۴

ولی، گذشته از این اختلافها، آنچه کمتر مورد تردید واقع شده، لزوم نوعی بودن قواعد اخلاق است. فضیلتی که مورد نظر اخلاق است جنبه نوعی و کلی دارد قواعد اخلاقی، اگر ثابت و عمومی نباشد، لااقل در جامعه معین مورد احترام توده مردم است و بتدریج ضابطه تمیز حق و عدالت از ستم قرار گرفته است.

اخلاق نیز، مانند حقوق، از قانون زندگی سخن می گوید و مجرد از خصوصیت های فردی است. در این علم، از انسان و فضیلت و داد و بستم بطور نوعی گفتگو میشود و جنبه شخصی و خصوصی ندارد. بزرگترین مصیبت اجتماعی این است که مفاهیم اخلاقی جنبه نوعی و ثابت خود را از دست بدهد و هر کس، به سلیقه خاص خود، اخلاق تازه ای بوجود آورد. ترس از همین مصیبت، علمای اخلاق را وادار کرده است تا در دستورها و تعاریف خود هر چه بیشتر بقواعد کلی توجه کنند. کانت در دستور اخلاقی خود اعلام می کند: شیوه ای رفتار کن که قاعده کار تو بتواند اساس یک قانون جهانی قرار گیرد و خواسته نصیرالدین طوسی، در تعریف علم اخلاق «انسان را مینای بحث قرار می دهد و می گوید: «علمی است بآنکه نفس انسانی چگونه خلقی اکتساب تواند کرد که جملگی احوال و افعال، که با اراده او از او صادر شود، جمیل و محمود بوده» (اخلاق ناصری، ۱۷).

عیب مهم روش جامعه شناسی در اینست که سنتهای اخلاقی و مذهبی گذشته را رها کرده، و مینای اخلاق را وجدان اجتماعی و عادات و رسوم قرار داده است. تمیز و احساس مشترک مردم، ۵ بایستی ممکن نیست و، چون میزان ثابتی در تمیز قواعد اخلاقی وجود ندارد، هر کس بسلیقه خاص خود اخلاقی می سازد: دسته ای سلف چنین را از جنایات نا بشودنی می دانند، و جمعی دیگر آن را مباح و اخلاقی می شمارند. اختلاف شده است که آیا پزشک می تواند بیماری را که از مدلولی او نا امید شده است بکشد و نجات دادن او از رنج و دره زندگی اخلاقی است یا نه؟ آیا تلقیح مصنوعی کاری پسندیده است؟ آیا متهمین را می توان با تزریق داروهای خاص وادار به اعتراف کرد؟ رابطه آزاد زن و مرد مشروع است، و اطفال ناشی ازین رابطه را باید از حقوق فرزندان قانونی بهره مند ساخت؟

کارگر تابعیت سود از سرمایه را تجاوز بحق خود می داند و کارفرما اکتساب کارگر و پیمان شکنی او را خلاف اخلاق می داند. مورچ از تجاوز مستأجر بحق مالکیت او شکایت دارد و مستأجر آزاد گذاشتن روابط او و مالک را خلاف اخلاق میخواند و تجاوز قوی را بتواند پشت محکوم می سازد. زن ریاست مرد را بر خانواده اخلاقی نمیداند، و مرد استقلال زن و سستی زن را بر خانواده از پایدار می شمرد. اینها و صد ها مساله دیگر همه روزه پیش می آید، و پاسخ درستی در وجدان اجتماعی و احساس مشترک مردم برای آنها نمی توان یافت.

درست است که طبع اجتماعی و بیهودگی عوامل موثر در آن پاره ای از اشکال های یاد شده را ایجاد می کند، ولی انکار تمام اصول اخلاقی و قناعت ببطالعه وجدان اجتماعی، بر این اشکال افزوده است. این حقیقت است که عادات و رسوم اجتماعی و نظام اقتصادی در داوری نسبت به نیک و بد امور اثر دارد. زیرا هر کس با اندک ذهنی می تواند دگرگونی مفاهیم اخلاقی را در اجتماع خود بیند. مخالفت اکثرین مردم نیز، اگر بوجدان خویش رجوع کند، این نکه را روشنی در می یابد که پاره ای از امور مباح گذشته را مکروه میدانند و

نمایندگان مجلس خیرگان در تدوین قانون اساسی تا اینجا که چند ماده ای آن منتشر شده است ظاهرا مقولات اخلاق و حقوق را مخلوط کرده اند. برای نشان دادن اصولی که شاید بتواند راهنمای ذهن علمای محترم ساکن مجلس خیرگان باشد. فصلی از کتاب «فلسفه حقوق» آقای دکتر ناصر کاتوزیان را که کتاب درسی دوره لیسانس دانشگاه است درباره اخلاق و حقوق نقل میکنیم. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

قواعد مشابه حقوق:

از قدیم حقوق و اخلاق و مذهب با هم رابطه نزدیک داشته اند. پیش از دو قرن اخیر، قواعد اخلاق و حقوق با هم مخلوط بود و مذهب بر حقوق بسیاری از کشورهای جهان حکومت میکرد. خواهیم دید که امروز هم، با وجود تمام تلاشهایی که برای ممتاز ساختن آنها از یکدیگر میشود، در غالب اوصافی که برای حقوق شردیم اخلاق و مذهب نیز شریک هستند. بویژه، با مفهوم خاصی که جامعه شناسان برای اخلاق قایل شده اند، تفاوت حقوق و اخلاق بکلی از بین میرود. از سوی دیگر، پیروان مکتب حقوق فطری مینای حقوق را عدالت میدانند، و میان این دو مفهوم تفاوتی نمیگذارند. تکرار مطالبی که در فصل نخست مورد گفتگو قرار گرفت در این مبحث بیجاست. ولی باید دید، آیا میتوان نشانه خاصی برای قواعد عدالت معین کرد، رابطه بین حقوق و عدالت تا چه حد است و بر چه مبنایی قرار دارد؟

باضافه، عادات و رسوم اجتماعی بر بسیاری از روابط مردم حکومت میکند، و ترس از شماتت و سرزنش دیگران سبب شده است که رعایت آنها اجباری شود. بنظر بسیاری از علمای جامعه شناسی، مینای قواعد حقوق و اخلاق را در میان همین رسوم باید جستجو کرد، و اخلاق علم عبادات و سنن اجتماعی است.

بنابراین، تمیز موقعیت حقوق در میان قواعد اجتماعی در صورتی ممکن است که رابطه میان حقوق و مذهب و اخلاق و عدالت و رسوم اجتماعی جداگانه بررسی شود.

گفتار نخست - حقوق و اخلاق

- مفهوم اخلاق: پیش از حل مسائل مربوط به مینا و هدف اخلاق، تعریف کامل آن نه ممکن است و نه مفید. ولی، بعنوان مقدمه و باجمال، باید دید کدام دسته از قواعد اخلاق مینامند، و رابطه حقوق با چه مفهومی مورد گفتگو است.

اخلاق، مجموع قواعدی است که رعایت آنها برای نیکوکاری رسیدن بکمال لازم است. ۱- قواعد اخلاق میزان تشخیص نیک و بدی است، بی آنکه نیازی بدخالت دولت باشد، انسان در وجدان خویش آنها را محترم و اجباری میداند. درباره عمومی بودن و دوام اخلاق اختلاف نظر بسیار است و ریشه این اختلاف در اینست که موضوع اخلاق چیست و چه گونه میتوان نیک و بد یا کمال و نقص را از هم باز شناخت. در این باره بحث و گفتگو بسیار است:

(۱) گروهی از حکیمان، که پیرو اخلاق برترین هستند و قواعد آن را حاکم و رهبر جامعه میشناسند، برای یافتن قواعد اخلاقی کاوش در عادات اجتماعی را بیهوده و بلکه زبان بار می شمردند. در نظر اینان، اخلاق داعیه رهبری و اصلاح دارد و هیچگاه دنباله رو جامعه نخواهد شد. آنچه هست ما را در این باره یاری نخواهد کرد بلکه باید در پی رفتاری بود که شایسته انسان و مقام اوست. هر چند که این گروه درباره معیار شناسایی نیک و بد همدستان نیستند، و چنانکه خواهیم دید، جمعی عقل و گروهی وجدان و حکم دل و سرانجام بعضی مذهب را بعنوان سرچشمه و اصل برگزیده اند، ولی همه در این نکته اتفاق دارند که تکالیف اخلاقی راهنمای زندگی و کم و بیش ثابت و عمومی هستند.

(۲) برعکس، جامعه شناسان اخلاق را «علم عبادات و رسوم» تعریف کرده اند و قواعد آن را ناشی از اجتماع میدانند نه راهنمای آن. بنظر جامعه شناسی، اگر امری رازش و ناپسند می شماریم، بخاطر مخالفت آن با قواعد اخلاق نیست، بلکه بدین

تزل دادن اخلاق تا حد عادات و رسوم خطرناک است. زیرا، اگر اعتقاد و ایمانی در کار نباشد، دیگر چه عاملی می تواند از فساد اخلاق عمومی جلوگیری کند؟

پاره ای از جامعه شناسان نیز به این نکته توجه داشته اند، و به همین دلیل است که دور کیم سعی دارد تا علاقه و احترام به جامعه را جانشین عشق بحق و اطاعت از خداوند سازد.

سیر تاریخی روابط اخلاق و حقوق:

ریشه جدایی اخلاق و حقوق را باید در نوشته های ارسطو، حکیم بزرگ یونان، جستجو کرد. ارسطو، حکمت را سه شعبه: اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن تقسیم می کند. در اخلاق، راه رسیدن به سعادت و معنی فضیلت انسان مطرح است، ولی تدبیر منزل و سیاست از روابط افراد خانواده و اجتماع و دولت (یعنی آنچه امروز حقوق می نامیم) گفتگو می کند.

این تقسیم، در نوشته های بسیاری از فلاسفه شرق و غرب نیز پذیرفته شده است. چنانکه خواجه نصیرالدین طوسی، حکیم قرن هفتم هجری، درباره اقسام حکمت عملی می گوید: «اما حکمت عملی: و آن دانستن مصالح حرکات ارادی و افعال صنایع نوع انسانی بود. برومی که مودعی بود به نظام احوال و معاد و معاش ایشان و مقتضی رسیدن بکمالی که متوجه اند بسوی آن، و آن هم منقسم میشود به دو قسم: یکی آنکه راجع بود به هر نفسی با نفراد، و دیگری آنکه راجع بود به جماعتی بشارکت. و قسم دوم نیز منقسم میشود به دو قسم: یکی راجع بود باجماعتی که میان ایشان مشارکت بود در منزل و خانه، دیگری آنکه راجع بود

با جماعتی که میان ایشان مشارکت بود در شهر و ولایت بل اقلیم و مملکت. پس حکمت عملی نیز سه قسم بود: اول را تهذیب اخلاق خوانند، دوم را تدبیر منزل، سیم را سیاست مدن.» (اخلاق ناصری، ص ۹).

پس درین تقسیم، موضوع اخلاق نفس انسان و حیات فردی اوست، در حالی که تدبیر منزل و سیاست ناظر بر روابط اجتماعی است، خواه در محیط کوچک خانواده باشد یا در شهر ها و کشور ها. هر چند که درین دسته بندی نامی از حقوق برده نشده است، ولی آنچه را که حکما تدبیر منزل و سیاست گفته اند، مبنای قواعدی است که در حقوق از آنها بحث می شود.

با وجود این، قدرت عادات و رسوم و اجباری بودن قواعد مذهبی مدت ها مانع جدایی حقوق و اخلاق بود در یونان قدیم و سراسر قرون وسطی، مقررات دولتی هدفی جز ترویج مذهب و اخلاق نداشت. تا جایی که بگفته روسو، در جوامع قدیم نیازی ب قانون نبود و عادات و رسوم اجتماعی و مذهب وظیفه حقوق را نیز انجام می داد. در رم قدیم، توجه به حقوق فردی و حمایت از شخصیت انسان، سبب شده بود که عمده حقوق گاه میان قانون و اخلاق تفاوت گذارند. چنانکه پلایدر جمله معروف خود اعلام می کند: آنچه در حقوق مجلست همیشه با اخلاق منطبق نیست، ولی این تشخیص نیز در قرون وسطی از بین رفت. ۱۵

در قرن هجدهم میلادی، جدایی حقوق و اخلاق پیروان زیاد پیدا کرد. حکمای این قرن به حقوق فردی و احترام بشخص انسان توجه خاص داشتند و حکومت قوانین را بر وجدان آدمی برخلاف آزادی او می دانستند. تا همین اندازه عقیده و مذهب سبب شد که فلاسفه این عصر، در پاره استقلال اخلاق و حقوق اصرار ورزیدند و برای هر یک از آن دو، هدف و موضوع خاص قابل شوند ۱۱

پیشرو این نظریه را در قرن هجدهم تلموزیوس ۱۲ آلمانی دانسته اند. بنظر تلموزیوس، اخلاق ناظر بر وجدان شخص و هدف آن تضمین آرامش درونی است، و حقوق حاکم بر روابط شخص با دیگران است و صلح خارجی را فراهم می کند. در نتیجه، تکالیف حقوقی را بزور میتوان بر اشخاص تحمیل کرد، ولی وظایف اخلاقی، چون بر وجدان درونی آنها بار شده است، نمی تواند موضوع اجبار قوای عمومی قرار گیرد.

کانت، حکیم بزرگ آلمانی، نیز در کتاب «نقد عقل عملی مجرد» پیش از سایرین در جدا ساختن حقوق و اخلاق پافشاری کرده است. شخصیت بارز کانت و قدرت استدلال او سبب شد که، سالها پس از او نیز نویسندگان اروپایی در مبنای همین کتاب، قواعد اخلاق را معین کنند. بنظر کانت، میزان شناسایی نیکی ها راه خیره است. اخلاق، صرف نظر از سود و زیان کار ها، دستور می دهد که از قانون پیروی کنیم و کاری اخلاقی است که ب منظور ادای تکلیف باشد نه به خاطر جلب منفعت (شماره ۱۸) ولی حقوق باینتر خارجی اعمال توجه دارد و ارزش آنها را ازین جهت معین می کند.

فلاسفه قرن هجدهم، به خاطر تضمین حقوق و آزادیهای فردی، جدا کردن حقوق و اخلاق قانع نشدند و نظریه «حقوق فطری» را نیز به صورت عقلی و غیر مذهبی تأیید و تقویت کردند (شماره ۱۷). بموجب این نظریه، عقل می تواند قواعدی که موافق فطرت اجتماعی انسان و نظم طبیعی امور است، بیابد. حقوق فطری جزو سرشت آدمی است و هیچ قانونی نمی تواند آن را جدا یا دیگران منتقل کند. پس حقوق، نه تنها پیروان انسان حکومت ندارد بلکه بایستی قواعد طبیعی نیز تجاوز نکند.

در دو قرن اخیر، نسبت بتفاوت حقوق و اخلاق، اختلاف نظر بسیار است. با اینکه هسته بزرگی از نویسندگان، و بویژه آنها که حقوق را نتیجه اراده دولت می دانند، در جدایی این دو مفهوم اصرار دارند ۱۳. جمعی هم اختلاف آنها را کم و بیش انکار کرده اند. لورن دلایل کسانی که اخلاق و حقوق را بهم نزدیک ساخته اند، در این سیر اجمالی مناسب نیست ولی مبنای این نظریه ها را باین شرح می توان خلاصه کرد: (۱) جدا ساختن حقوق و اخلاق نتیجه طرفداری از حقوق فردی است. پس، هر اندازه که وجدان اجتماعی جانشین عقل و احساس فرد شود، از اهمیت این تقسیم کاسته خواهد شد. در جامعه شناسی علمی، قواعد اخلاقی نیز (مانند حقوق) ناشی از وجدان عمومی است، و از راه تطبیق در پاره عادات و رسوم اجتماعی بدست می آید. برای تمیز نیکی و بد هیچ ضابطه ای، جز سود و زیان ناشی از کار ها، وجود ندارد و تشخیص آن با اجتماع است. اجتماع موجبات منزلت و مستقل از فرد است و دلورهای او را باید در عادات و رسوم جستجو کرد. در نظریه های مادی، اخلاق مفهومی جز اطاعت از قوانین ندارد؛ یعنی اخلاق و حقوق جدا از هم نیستند، و، بعبارت بهتر، اخلاقی وجود

ندارد.

(۲) در دوره ما، نظریه «حقوق طبیعی» بشدت مورد انتقاد قرار گرفته، و با همه کوششی که در راه اصلاح آن می شود، اعتبار گذشته خود را از دست داده است. پس، برای تعدیل اراده دولت و پیش گیری از تجاوز او، باید به اخلاق متوسل شد. در مکتب «روانشناسی حقوقی» که ریپر در کتاب مشهور «قاعده اخلاقی در تعهدات مدنی» آن را بنا کرده است، حقوق در فنی ترین قواعد خود زیر نفوذ اخلاق قرار دارد. حقوق رسوب تاریخی اخلاق اجتماعی است ۱۴. اخلاق چنان در میان حقوق موضوعه گردش می کند که خون در بدن، قدرت طبقه حاکم بسایر نیرو های اجتماعی محدود می شود و فرمانروای مطلق نیست. «کسانی که، بدلیل اعتقاد مذهبی یا احترام به سنتهای گذشته یا در اثر عقل، پاره ای از قواعد اخلاقی را محترم می شمارند و رعایت آنها را برای خود و دیگران لازم می دانند، به خاطر قدرت فکر و گروهی که تشکیل داده اند، نیرویی هستند که قانونگذار نمی تواند از یاد ببرد. این نیرو با نظم حقوقی موجود مبارزه و گاه از آن دفاع می کند. نیروی سیاسی تضمین قانونی را در انحصار خود گرفته است، مبارزه برای نپذیرفتن، تعدیل یا تغییر قاعده ای که وضع شده است ادامه می یابد.» ۱۵

بنابراین مهارت حکمرانان در استفاده از نیروی اخلاقی است. اگر قاعده ای با هدف اخلاقی جامعه موافق باشد، اجرای آن آسانی ممکن است و زحمتی ایجاد نمی کند. ولی قانونی که با اخلاق عمومی سازگار نباشد، بدرستی اجرا نمی شود و تحمیل آن بر مردم سبب انحراف اخلاق و ایجاد هدف دیگری خواهد شد.

اثر اخلاق تنها در تهیه قواعد حقوقی نیست، بلکه در اجرا و تفسیر آن نیز اثر دارد. دادرس، در هر دعوی قانونگذار و در برابر اصحاب دعوی حکمران است. او باید بر طبق قانون حکومت کند، ولی در مورد اجمال و سکوت قوانین، اعلام حقوق با اوست. دادرس، در میان عواملی که انشاء رأی را باو تلقین می کند، نسبت به ندای اخلاق حساس تر است. او معتقد است که باید عدالت را مستقر سازد و شیفته انصاف بیشتر است تا نفع عموم.

پس اخلاق را نباید یکی از مبنای ساختن حقوق شمرد. قانون اخلاق عادی اصلی ایجاد حقوق و نیروی است فعال، که آن را هدایت می کند و توانایی از بین بردن قواعدش را دارد ۱۶. باضافه، اگر حقوق طبیعی نتواند معیار ارزیابی قوانین دولتی باشد، چه گونه میتوان در فلسفه حقوق از بررسی قواعد اخلاقی بی نیاز بود. در حالی که هر روز می شنویم که فلا ن قانون عادلانه است و

است، می گوید ما بخلوند اعتقاد نداریم و خوبس میمانیم که روحانیون و سرمایه داران به نام اجرای فرمان خدا ازمنافع استعمارگران حمایت می کنند، سپس می افزاید: ما میگیریم که اخلاق، بطور کلی درخمت مبارزه طبقه زحمتکش است. آنچه برای نابوی جامعه قدسی استعمارگران و بسود گره های کارگران و زحمتکشانی که جامعه نوین کمونیست را برچیده آورده اند بکار برده اخلاقی است. (نقل از کلودیا کاپیک، کتاب میزور، شماره ۳۰۰).

۱- سن توماس داکن، اخلاق را «قاعده عمل انسانی» تعریف می کند. مقصود از «عمل انسانی» کاری است که انسان عاقل، برهان عقل و برای رسیدن بهدلی که عقل دارد، ازادانه انجام می دهد. بنابراین کاری می تواند مشروع اخلاقی قرارگیرد که بازای انجام گرفته باشد. اعمال فیرارادی و غریزی و اجباری، صفت اخلاقی (اعم از نیکی و بد) را دارا نیست. انسانی که بحکم عقل رفتار می کند درمی یابد که پاره ای کارها با هدف نهایی خود منطبق است و پاره دیگر مخالفه. او باید رده نخست را انتخاب کند تا کارش نیکی باشد. ولی دراین نکته که چگونه ممکن است عقل بکاری فرمان دهد که از نظر اخلاقی بد باشد؟ گفته شده است که، چون خوب و بد نسبی و هرگز ثابت نیست از جهت نیکیست، پس عقل ممکن است، به خاطر یکی از این جهات، امری را مجاز شمرد که بر روی هم بد است (ژاک لورک، از حقوق طبیعی تا جامعه شناسی، ج ۱، ص ۳۳ بهمه).

۲- ژان لورک، از حقوق طبیعی تا جامعه شناسی، ج ۲، ص ۸۶ بهمه.

۳- امیل دورکیم: قواعد روش جامعه شناسی، ترجمه علمیه صد کارکن، ص ۲۷.

۴- کمونیست ها نیز برای اخلاق مفهومی قائل شده اند که هرچند ظاهر جنبه اجتماعی دارد، از لحاظ نتیجه برخمت نظریه کمونیسم و مبارزه طبقه زحمتکش درآمده است. چنانکه نین فرنظکی که در «سازمان ۱۹۲۱ ایراد کرد پس از حمله باخلاق مذهبی که ناشی از فرمتهای الهی

دیگری نیاز به اصلاح دارد، روابط مالک و مستاجر باید بر مبنای دیگری اداره شود تا از ستم مالکان بر مستاجران بکاهد، حقوق زن در قوانین مدنی ما چنانکه باید رعایت نشده است، بسیاری از مجازاتها با نوع و شدت جرم تناسب ندارد، مالکیت خصوصی باید به سود عموم محدود شود.... و مانند اینها. اگر معیار ارزشها را اخلاق معین سازد، بنام چه چیز میتوان قانونی را بد یا خوب دانست؟

با اینکه می دانیم دولت از نیروی سیاسی برای اجبار مردم باطاعت از قانون استفاده می کند، آیا زیان بار و خطرناک نیست که هیچ ترازوی وجدانی برای داوری در باره کار او در دست نباشد و دولت، قانونگذار و مجری و ارباب کار خود باشد؟ آیا چنانی که تا کنون دولتها به بهانه های گوناگون و با استفاده از صلاح قانونگذاری بر ملتها روا داشته اند، باندازه کافی بجا تجربه نمی آموزد که در کنار حقوق باید ارمانهای اخلاقی نیز وجود داشته باشد تا در روز های دشوار بتواند مورد استفاده قرار گیرد؟ ۱۷

در قرن بیستم، اجرای حق محدود بهدنی شده که قانونگذار، بخاطر آن، وضع قاعده کرده است. سوء استفاده از حق ممنوع شده و عبارات قانون نمی تواند مستند تجاوز به هدف اجتماعی آن قرار گیرد. جنبشی که برای مبارزه با حیل های حقوقی بوجود آمده چنان عمیق است که طرفداران حقوق فردی نیز آن را تأیید می کنند.

بسیاری از نویسندگان عقیده دارند که تطبیق در باره جوهر حقوق جز با مطالعه هدف آن ممکن نیست، چنانکه ایرینگ درین باب می گوید هدف نهایی حفظ اجتماع و تضمین پیشرفت آن است و حق فقط وسیله رسیدن به آن قرار می گیرد. همچنانکه در امور مادی هیچ اثری بیعت نیست، در جهان اخلاق نیز هیچ عملی بدون هدف نمی تواند باشد. ۱۸

ژوسران از او نیز پیشی گرفته و معتقد است که در حقوق نیز هیچ کاری بدون سبب انجام نمی گیرد، منتها چون هدف شخص محرک او نیز هست، این دو مفهوم بهم آمیخته و در هم اثر می کند. ۱۹ با این ترتیب، حق مفهومی است نسبی، و در امکان استفاده از آن، باید محرک و هدف صاحب حق نیز مورد توجه قرار گیرد. علم حقوق نمی تواند بمظهر خارجی آزاده قناعت کند، و نیت مشروع و اخلاقی شرط درستی اعمال حقوقی است. ژوسران، در کتاب «روح حقوق و نسبی بودن آنها» سرانجام با این نتیجه رسیده که حقوق چیزی جز اخلاق اجتماعی نیست؛ اخلاق، تا اندازه ای که اجبار پذیر است. ۲۰ ادامه دارد

شماره ۶، ص ۲۱. ۱۱- رویبه، کتاب مذکور، ص ۴۶. ۱۲- پلر اسمن، مقام حقوق در زندگی اجتماعی (مقدمه بر مطالعه حقوق)، ج ۱، ص ۲. ۱۳- ژورژل و کویو: فلسفه حقوق، ص ۲۶۳ بهمه - رویبه: نظریه عمومی حقوق. شماره ۵، ملزور: دروس حقوق مدنی، ج ۱، شماره ۱۲ - کوان و کاپیتان ولانوراند: ج ۱، شماره ۱۳، ملزور و پتیو: ج ۱، شماره ۳۷ - کلر بویه: ج ۱، شماره ۳. دکتر سیدعلی شایگان: شماره ۴، دو باک: شماره ۳۲۹ بهمه. ۱۴- رویبه: قدرتهای سازنده حقوق، شماره ۶۹. ۱۵- رویبه: قاعده اخلاقی در تعهدات مدنی، شماره ۱۵. ۱۶- رویبه: قاعده اخلاقی در تعهدات مدنی، شماره ۱۵. ۱۷- درباره لزوم مطالعه اخلاق و فلسفه حقوق رجوع شود به کتاب نظام اخلاقی و آرمانهای حقوقی نوشته S. Cohen استاد آمریکائی، که بخشی از آن در کتاب «Legal Process» ص ۱۳۷ نقل شده است. ۱۸- ایرینگ: تحول حقوقی، ص ۲ و ۳ (ترجمه فرانسه). ۱۹- ژوسران: «جستارهای اخلاقی» (در حقوق خصوصی) پاریس ۱۹۲۸، ص ۲ و ۳. ۲۰- ژوسران: روح حقوق (جمع حق) و نسبی بودن آنها، پاریس ۱۹۲۷، شماره ۲۵۲.

ولی افسوس و هزاران افسوس، آنگاه که کلاهما را مجددا در تدارک جنگ دید دیگر نتوانست تاب بیورد. آخر او فکر میکرد که روح مخترع گنم کلاه بیش از روح انجینر در عذاب است!! و اینکه چه امامان، این تنها مونس آخرین همه پیشوایان بحق، با ما سخن میگویند و این انکساکس آخرین پیام طاقانی است دهائی نظمیان، کاسکت از سر بردارید. آقای رومانیون، عمله را فراموش کنید. آقای تهلیکوردگان، کلاه رخصت شوالیه ای را بپارید. آقای بازرگان عربچین را زمین بگذارید. آقای روشنفکران مسلمان، کلاه از سر اسلام برگردید. آقای مکتبه، عربان ظاهر شوید. و آقای توهه، کلاه ندی را به نشانه مستضعف و پستان نپذیرید. و اینکه همه بدور هسته ها که بد آنجا که من با اسلام عربان بسن آفتاب نیروزی راه را از چاه بزم می شناسم و بخط مستقیم من دل ببندید و بدانید که تا کلاهما تصمیم گرفته اند سلفی در کار نخواهد بود.

پدر: فرهنگ بی کلاه!

مؤثرترین مجرم: شهادت پدر اعلام جرم میکند. پدر چهل سال مبارزه می گیر کرد و فقط در یک جبهه جنگید و شمار مبارزانش تنها یکی بود. کلاه در مقابل کلاه نابود باید گردد. اندیشه در مقابل اندیشه ایجاد باید گردد. او با کسانی که مخالف عقیده اش بودند به جهاد برخاست و چون ملامت جاهلی جبهه دشمن برای پدر روشن بود فرعونیان با تمام ابزار شیطانی خود از قبیل زندان، شکنجه، تحقیر، انزواء، پستان و... نتوانستند پدر را از میدان دور برند و سرانجام پدر حقایق عقیده اش و شورش را با عمل خویش و پیروی امشی ثابت کرد.

ایران شمه زده گریست: و چه میگیرم منتظر شده غش کرد و بیبوش شد جهان شوکه شد افریقائی، آسیائی، اروپائی، امریکائی، عرب، عجم، ترک، کرد، بلوچ، زرد، سرخ، سفید، سیاه، مسلمان، مسیحی، زرتشتی، شیعه، سنی، دیندار، بی دین، سوسیالیست، کاپیتالیست، مارکسیست... ایست. او برای اکثریت قریب با اتفاق مردم ایران و حتی جهان مردی بود با کتتر از یکسال نبود علی: و فقط شش ماه در صحنه!! پس، چرا چنین شده؟ و سطر برده اند، و جانورگرا نه، و فریبکار؟! نه، پس او معجزه برده! بله و نه! او خوب مطلق بود که بود. او فرهنگ نیکیها بود که بود. او اسلام مجسم بود که بود. او انسان خداگونه بود که بود. او علی کوچک بود که بود. او ابرو زمان بود که بود. او خوره توده بود که بود. و بزعم من او فقط فرهنگ بی کلاه بود!

شکنج، سرمایه‌داری

بقیه از صفحه ۸

بقیه از صفحه ۸

بیابرد.

آنچه در این وانسا میماند رسالت عظیم روشنگران و بخصوص قشر دانشجویی آن است. دانشجویان و طلاب ما پس از سالها مبارزه در دوران خفقان اکنون به مرحله‌ای بس حساس رسیده‌اند. مرحله‌ای که کوچکترین اشتباهی در اتخاذ تاکتیکهای مبارزه ممکن است ضربه هائی بزرگ بر آنان وارد آورد. در آستانه باز شدن دانشگاهها عناصر مرتجع بخاطر شکل انحصار طلبانه شان و عناصر چپ نما بخاطر ماهیت فرصت طلبانه شان دست در دست هم خواهند کوشید که با در آمیختن مسائل صنفی و سیاسی صحنه دانشگاه را به آشوب کشانند و بجای فراهم آوردن محیطی آزاد برای گفت و شنود آنها را به عرصه مبارزات رودر روی نیروها تبدیل کنند و در آخر عناصری که اکنون دیگر ماهیتشان معلوم شده است با گسیل داشتن توده های ناآگاه و تحریک شده بسوی دانشگاه و باشعارهایی از قبیل دانشجو نابود است و دانشگاه را به تعطیلهای دراز مدت محکوم کنند. و باز در چنین فضائی دانشجو خواهد ماند و مبارزه که این قبلا هم میتوانست وجود داشته باشد. مکانیزم مبارزات دانشجویی در سالهای گذشته بدلیل اینکه مسائل صنفی اصولا نمیتوانست مطرح باشد شکل دیگری داشت. سالهای قبل از ۱۳۵۶ دانشگاه همیشه عرصه مبارزات رودر رو با رژیم بوده است اما بخاطر خفقان شدید حاکم اولاً نیروها با طرز تفکرهای مختلف دست در دست یکدیگر و با اتحاد و اتفاق شکفت اوری مبارزه میکردند و در ثانی مسائل صنفی بهیچ وجه مطرح نبود و همه قضایا سیاسی بود. اگر هم موضوعی صنفی مطرح میشد پوششی بود برای محتوای کاملا سیاسی و ضد استبدادی و ضد استعماری آن. اعتصابات و تظاهرات برای گران بلیط شرکت واحد (سال ۴۸) و درخواست وامهای دانشجویی و غیره و اعتراضات مربوط به شهریه در سالهای بعد از این قبیل است.

اما رفته رفته و با تغییر یافتن جو سیاسی کشور و بخصوص دانشگاه مسائل با طرز دیگری شروع به مطرح شدن کرد و قضایای صنفی آنچنان تابع امور سیاسی شدند و کار به آنجا رسید که دانشجویی بخاطر طرز تفکر خاص استاد به کلاس اونمیرفت و یا دانشجویانی بعقل سیاسی اعتصاب میکردند و سرکلاس نمیرفتند و دانشجویان دیگری به همان علل سیاسی سرکلاس درس میرفتند در این شک نیست که جریانهای که اکنون شکل گرفته و در همه جای مملکت حتی کوچه پس کوچه های شهرمان نیز رسوخ پیدا کرده است به دانشگاه نیز راه خواهد یافت. اما با در پیش گرفتن شیوه های اصیل و شناخت هر چه بیشتر مکانیزم این جریان میتوان تاحدی از شکل گرفتن این جریان در داخل دانشگاه جلوگیری کرد و این میسر نخواهد شد مگر اینکه دانشجوی این را قبول کند که قبل از اینکه تابع طرز تفکر خاصی باشد، مسلمان باشد، چپ باشد، راست باشد همینکه تعهدی نسبت به خدایا برهمنش داشته باشد یک دانشجو است (با آنچنانیها کاری نداریم)، و باید در کنار مبارزات پراچ سیاسی و همراه با سایر دانشجویان به کوششی صنفی دست زد و در این راه از القای تفکرات سیاسی خاص خودداری کند آن شعار قدیمی را بیاد بیاوریم که: «نام دانشجو بروی خود منته - یا به رنج دوستان گردن بنه»

بزرگترین و پراهمیت ترین مسئله‌ای که دانشجویان و دانشگاهیان مادر پیش دارند، کوشش برای پی ریزی یک نظام انقلابی آموزشی است که در سالهای آینده مارا از وجود متخصصین بیگانه (که همیشه بهانه‌ای بوده است برای باز شدن پای جهانخواران به کشورهای عقب نگهداشته شده) در همه زمینه ها بی نیاز کند و این میسر نمیشود مگر اینکه دانشجو خود را در حله اول دانشجو بداند، البته توجه داریم که این نمیتواند بصورت یک بعدی مطرح شود و خارج از نظام کلی مملکتی مورد بررسی قرار گیرد منتها بیشترین بار این رسالت عظیم بر عهده دانشجویان و دانش پژوهان و طلاب حوزه های علمیه (آن عمامه سرها که دادستان یاد شده از آنها شکوه دارد) است.

اما پس از این امر دانشجویان میتوانند و باید در یک خط مشترک ضد استبداد ضد استعمار و ضد ارتجاع دست در دست هم داده همچنانکه سالها همراه با طلاب روشنگر و آگاه حوزه های علمیه پرچمداران و پیشتازان مبارزه بوده اند اکنون نیز بدور از اغتشاش و فرصت و بهانه دادن به عناصر مرتجع و فرصت طلب برای ایجاد جامعه‌ای با ارزش های انقلابی بکوشند که تنها کسانی که میتوانند اسلام را از این غباری که دوباره پس از اندک مدتی چهره عظیمش را فرا گرفته است نجات دهند همین شما دانشجویان و طلاب آگاهید، و خدا و مردم نیز در این راه یارتان که اللذین جاهد و اقیانانهدنهم سبلان، چشمان به شامت، والسلام.

این هفته نامه با امتیاز

آرش

منتشر می شود

صاحب امتیاز: فاطمه نراقی
 با نظر شورای نویسندگان
 سردبیر: اسلام کاظمیه
 صفحه آرایی از: حبیب مفتون
 نشانی: غرب تهران - خیابان فرصت
 شیرازی - تقاطع با اسکندری
 شمالی - شماره ۱۵۵
 تلفن ۹۲۳۳۱۸

از نجف تا پاریس!

بقیه از صفحه اول

مسائل جهانی در لاک خود فرو رفته‌اند و در فکر عمل کردن به اصول محدود درک قشری و بنسبتی خود از مسائل جهانی شده‌اند و به سوی مواضع قدرت تاخت برداشته‌اند و در مقاله‌ها و سخنرانی های تبلیغاتی خود عملا جهان خارج را به هیچ نمی انگارند و خود را فارغ از جهان می دانند.

واقعیت اینست که یکی از بن بستهای اولیه‌ای که حکومت استبدادی شاه را به ورطه کشانید، خود خواهی و غرور و بی اعتنائی به مسائل سیاسی و اجتماعی سایر ملل بود که سیاست او را در منطقه‌ی جغرافیائی به انزوا سوق داد. واقعیت اینست که کشور اسلامی ما یک سیاره‌ی جداگانه از کهنشاهی دور دست نیست و بر روی همین زمین باتمام زشتی‌ها و زیباییها و استبدادها و استعمارها و منافع مشروع و نامشروع سیاستهای مختلفش واقع است.

سال گذشته همین روزها را به یاد آوریم و بدانیم که در حال تبلیغات و سیاستهای خارجی اگر در پیشبرد انقلاب ایران موثر بوده‌اند، در سرنوشت آن نیز می توانند تاثیر داشته باشند. سیاستی در جهان می تواند امید به پیروزی داشته باشد که در پهنه‌ی گیتی اساس حرکات خود را بر واقع بینی و عمل براساس واقعیات تدوین و تنظیم کند.

رادیوهای مهم جهانی بر روی امواج منتشر می شد و به فاصله‌ی چند ساعت در زوایای تاریک و دور افتاده‌ی کشور به وسیله‌ی رادیوهای ترانزیستوری شنیده می شد و آوای انقلاب تا تاریکترین زوایای مملکت پیش می رفت. روزنامه‌ها و مجله‌ها و خبرگزاریها ابر قدرتهای جهان را وادار کردند که در بازه‌ی ژاندارم و نوکر وفادار خود تصمیمی دیگر بگیرند و به فکر توجه به واقعیت انقلاب ایران بیفتند.

امروز که انقلاب پیروز شده است گویا جمعی از قدرتمندان انقلاب پای خود را بر رکاب یا بوی مراد استوار می بینند که فارغ از واقعیت تاثیر مستقیم و متقابل هر واقعه‌ی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی گوشه‌های مختلف جهان بر یکدیگر و فارغ از تاثیری که تبلیغات جهانی می تواند بر سرنوشت انقلاب ما و روابط اقتصادی و سیاسی حکومت انقلاب با جهان خارج داشته باشد، چشمها را بسته و گوشها را گرفته‌اند و بی اعتنا به

پاریس این جمله را شنیدیم که گفت: «خدا خواست که باتمام سختی سفر این واقعه به وجود آید و ما به پاریس برویم تا در مرکز تمام خبرگزاریها و مرکز تبلیغات وسیع جهانی واقع شویم و همین تبلیغات مایه‌ی پیشرفت سریعتر انقلاب به سوی پیروزی شد» فقط یکسال گذشته است و به یاد داریم که چگونه پیامها و مصاحبه های امام از پاریس تمام اخبار خبرگزاریها ز رادیو تله ویزوئیهای جهان را پوشانیده بود. خبرنگاران خارجی از پاریس به تهران و از تهران به پاریس در رفت و آمد مداوم بودند. عکسها و خبرها را می آوردند و در ایران توزیع می شد. اگر در نجف به همت چندتن فداکار و از جان گذشته اعلامیه‌ها و فتاوی و نوشته های امام به ایران می رسید دیگر بین تهران و پاریس هر خبرنگار خارج از دین اسلام و مذهب شیعه‌ای پیک و قاصد نامه‌ها و اعلامیه‌ها و پیامها بود و مقدار زیادی از پیامها و اعلامیه‌ها بی آنکه محتاج به قاصد خاص باشد به وسیله‌ی خبرنگاریها و

واضح بود که رهبر انقلاب نمی توانست شرط شرطه های عراقی را بپذیرد و به سوی کویت حرکت کرد. دولت کویت هم به ملاحظات سیاسی و با شیوه‌ی تسلیم طلبی خود مرزها را به روی رهبر انقلاب اسلامی ایران و همراهان بست.

داستان این حرکت را چنانکه شنیده ایم داستانی است نشان دهنده‌ی عزم و اراده و تصمیم و توکل. حرکت از مرز کویت به بغداد و از آنجا به پاریس یکسره زیر نظارت مستقیم مأموران امنیتی دولت عراق انجام شده است. به یاد داریم که مردم آگاه ضمن اعتراض به دولت عراق نسبت به این بند و بست چگونه خوشحال بودند از اینکه پاریس قلب روشنگری و آزادیخواهی غرب است و صدای مظلومیت رهبر انقلاب و مردم ایران از آنجا به گوش جهان قدرتمندان خواهد رسید و افکار عمومی جهان با وجود سهولت و میدان وسیعی از تبلیغات که در پاریس فراهم است به نفع انقلاب ایران قدرتهای استعماری را وادار خواهند کرد که دست خود را از پشت حکومت استبدادی پسر رضاخان بردارند و راه برای پیروزی انقلاب مردم ایران هموار شود.

نمی دانم و به نظر در یکی از سخنرانیهای چند ماه پیش امام شنیدم ولی قطعا از زبان یکی از نزدیکان و همراهان امام در آن سفر از نجف به



اصطلاح

مشکل دائمی قدرت

قانون اساسی نظریه هائی از ابات و غیره می بینم که جز فکر حکومت روحانیت سنتی دردی ندارند از جمله تفسیر اولوالامر برای روحانیت و لزوم حق وتوتبری روحانیت، بودن رئیس جمهوری از شورای انقلاب، اختصاص دادگستری به روحانیت، اختصاص مجلس خیرگان بروحانیت و مجلس ملی برای روحانیت و شورای انقلاب برای روحانیت الی آخر که اکثر این تفسیرها و نظریه ها و اختصاص ها برخلاف نص کتاب و سنت است ولی کوه گویا شوا تا اعتراض ملت را بشنود....»

این نظر مردم آگاه و مسلمانان واقعی و روشنفکر و علاقه مند به استواری پایه های اعتقادی اسلام و عدالت اجتماعی حقیقی است اما متأسفانه روح آنچه که در دوران طاغوت وسیله سرکوب و خفه کردن مردم بود هنوز وجود دارد و ایما می شود و آن اینست که هر مخالفی بی دین و کمونیست است. این بیان چمائی بود که ساواک و تبلیغات پسر رضا خان بر سر مردم و بر سر هر عقیده مخالفی می گوید. در حالی که مخالفت ما با ظلم و ستم است و تاریخ ثابت کرده است که هم علی خلیفه اسلام بود که فرزند خود را برادر خود را به خاطر حفظ بیت المال سیاست میکرد و خود در صف حقوق بگیران بیت المال می ایستاد و سه در هم حقوق می گرفت و هم هارون الرشید و معاویه بودند که بنام اسلام و امیر مومنان در قصرهای آسمانی و در میان صفا کتیزومی و ایرانی و وحشی و غیره زندگی می کردند و کاری جز غارت مردم و کشتار مخالفان بنام اسلام نداشتند و همانها بودند که پیوسته گروهی فقیه و مجتهد برلی توجیه قدرت طلانه و شرک آمیز قرا ترخمت داشتند.

حرف ما اینست که توجیه اعتقاد و مذهب و مسلک برلی بدست آوردن قدرت و حفظ قدرت با صلح و اعتقاد همیشه یلزور و اعمال خشونت مسلط نمی شود بلکه همیشه با پوشش از اعتقاد به مباحه می آید. مایه سر ولسون توده های مردم و برانگیختن آنها و وادار کردن آنها به اطاعت کورکورانه آن زور و قدرت پنهانی نیست بلکه این پوشش اعتقادی است و وقتی توده ها در زیر این پوشش اعتقادی قرار گرفتند آنکه است که در آن وقت توده ها زور و خشونت آغاز می شود. آنکه است که به مصداق آن قصه معروف دیگر به مردم نمیتوان قبولاند که شکل مار که بر صفحه کاغذ کشیده می شود غیر از حرف مار است که بر آن صفحه نوشته می شود.

دفعن سلاه مردم طبعاً به شکل مار مانوس تر است زیرا اگر او قلمر به نوشتن مار با قلم نیست لکن شکل مار را خود به آسانی با انگشت بر زمین ترسیم می کند.

کسانی که خود امروز با همه قدرت برلی تسلط بر قدرت تلاشی می کنند بخواهی می دانند ما چه می گوئیم آنها بخواهی می دانند که اعتقاد یا به اسلام راستین و انقلابی کنتراز آنها نیست. آنها می دانند که ما با طاغوت برای آزادی و عدالت اجتماعی و تزکیه اخلاقی جامعه زوین زنگ فساد و انحطاط و تجمل و بی عدالتی سبزه گردیم نه برای کمونیسم. آنها می دانند که ما با هرگونه سلطه قدرت و خودکامی چه از سوی سرمایه داری و چه از سوی کمونیسم مخالفیم. آنها می دانند که ما هرگز به وجود و رکود فکری و نظام اندیشه ای انسان و سوسیالهای وابسته به آن اعتقاد نداریم و نمی خواهیم که بنام کمونیسم آنچه که در کتب پیرامون

در هم آمیخت، خواست واقعی مکتب را که چیزی جز نیاز واقعی انسان به طهارت و تقوا و عدالت و توحید یعنی میرا شدن از هرگونه سابقه ذهنی و فرهنگی بت پرستی نیست دریافت و از این دریافت و فریافت است که خون سرد و جلد این خرد خام فرامیخنگی با این می ناپ مکتب به جوش در می آید و جامعه را از بیماریهای زمین جاهلیت ماضی و فکری و فساد و تجمل پرستی و قدرت طلبی نجات می دهد. اسلام بدینگونه بر بت پرستی جاهلیت و بر شرفیت امپراطوریهای ساسانی و رومی چیره شد و با انحراف از همین گونه خرد بود که از حکومت علی به حکومت معاویه سقوط کرد.

وقتی جبهه ملی بر اساس استبدال برکار سلطه جرنیهی انحصاری خرد می گیرد آقای منتظری جواب می دهد که ملت ایران احتیاج به قیام ندارد، عین گفته ایشان اینست که «گره خیال می کنند که ملت ایران احتیاج به قیام دارد ولی آنها اشتباه می کنند زیرا ملت ایران برای رسیدن به آزادی جمله اسلامی انقلاب کرد و این انقلابی بود مذهبی بنابراین وقتی قرار است برای جمله قوانین مذهبی وضع شود باید متخصصان و کارشناسان اسلام اینکار را انجام دهند»

سرپای این گفته ها و جوابها قابل طرح و بحث است: اولاً آزادی جمله اسلامی یعنی چه؟ جمله اسلامی کدام جمله است؟ الگو و نمونه آن در ذیلی حاضر و گذشته کدام است؟

دوم انقلاب مذهبی یعنی چه و چگونه انقلابی است، مگر مردم ایران مسلمان نبودند یا قوانین اسلام برای اولین بار در اثر این انقلاب شناخته می شود؟ پس مسئولیت روحانیت در گذشته و قبل از انقلاب و در دوره های پیشین چه بوده است؟ و سوم قوانین مذهبی یعنی چه؟ مگر عدالت اجتماعی و اقتصادی و آزادیهای فردی و حقوق سیاسی دارای قوانین گوناگون مذهبی و غیر مذهبی است.

وقتی گفته می شود که این گونه انحصار گرایی به استبداد و ایجاد یک طبقه حاکمه جدید با امتیازات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی تازه منجر می شود باید در رد این ادعا دلیل تاریخی بیابورید، اینکه می گویند که: ملت نمایندگان خود را با هوشیاری انتخاب کرده و احیای قیام نداشتند، جواب این حرف نیست اگر انحصار کردن قدرت و اعمال آن در سیاست روز و در سلطه بر سازمانهای سیاسی و در انتخابات و در نفوذ در مملکت حساس دولتی و درست گرفتن امور سازمانهای اداری جاتی برای هوشیاری مردم باقی نمی ماند مسئله اینکه مردم خواهان حکومت عدالت و تقوی اسلامی هستند با این مسئله که قدرت طلبان از این خواست چگونه برای رسیدن به قدرت استفاده می کنند و چگونه هوشیاری و آگاهی مردم را در جهت خواست خود منحرف می کنند تفاوت دارد. این همان انحرافی است که رهبر انقلاب می گوید نه تنها انقلاب بلکه اصل مکتب و موجودیت آن را هم بخطر می اندازد.

مسئله اینست که جواب انتقاداتی نظیر انتقادهای جبهه ملی باین گونه در منطق و استدلالی که ما از اسلام می شناسیم نیست به شیوه واقعی اسلامی طرح آزادانه. سائل مورد انتقاد است اینکه چون مسئله مربوط به مصلحت عمومی جامعه است باید بطور عمومی و در فضای یک گفت و شنود اسلامی طرح شود و همه این حقیقت را بپذیریم که ممکن است در اثر او عقاید خود چهار اشتباه و انحراف بشویم. همه این حقیقت را قبول کنیم که هر منتقد و مخالفی که در چهار چوب مسائل

دست استمداد به سوی رهبران انقلاب

روزنامه وزین جنبش

خواهشمند است برابر قانون مطبوعات مراتب مشروحه زیر را جهت روشن شدن افغان عمومی درج نمایند من بعنوان یک زن داغدیده با داشتن سه فرزند که شوهر بی گناهش را بجرم معاون ساواک بودن در شهرستان سندج از دست داده و اکنون علاوه بر احساس مسئولیت در قبال فرزندان بی پناه دست استمداد بسوی ملت ایران بویژه حقوقدانان و روشنفکران مسلمان دراز نموده و آنان را به قضاوت و داوری در پناه عدالت اسلامی دعوت مینمایم

زنی سرگردان که در حقیقت موجودیت و هستی خود و سه فرزندش را بعزت عدم رعایت عدل اسلامی از دست داده در این اندیشه ام که چرا نام اسلام و قوانین قرآن مجید را بنام دادگاه انقلاب اسلامی خدشه دار مینمایند آیا عدل و انصاف است که شوهرم را بدون اجازه دفاع از حق خود محاکمه و او را بجرم ساواکی بودن تیرباران نمایند. حال که مدت یک ماه از این ماجرا میگذرد آقای صادق خلغالی حاکم شرع شهرستان سندج در مصاحبه روزنامه اطلاعات مورخه ۵۸/۷/۱ بدون مدرک و فقط برای اثبات فتوی حکم خود شوهرم را به چندین فقره قتل و زانی محصنه محکوم نموده در صورتیکه در همان ستون روزنامه آقای علامه مفتی زاده او را مشمول عفو امام دانسته است.

آیا این است عدالت و انصاف در پناه قرآن و در یک مملکت اسلامی؟ که بدون کوچکترین مدرکی این چنین تهمت و افترای غیر قابل بخشایش را بر چسب شوهرم اعلام نمایند. من به تمام مراجع و دادگاههای اسلامی شکایت نموده و از تمام مراجع حقوق بشری خواستار کم پرونده شوهرم را در محضر یک دادگاه صالحه بررسی نمایند تا حقیقت امر برای ملت قهرمان و مبارز ایران روشن گردد و این چنین نمک بر زخم خانواده ای داغدیده که پناهش عدالت اسلامی است پاشیده نشود و مصرا لحظه ای آرام و ساکت نخواهم نشست و دست نیازمندانم را برای روشن شدن حقیقت بسوی رهبر انقلاب اسلامی دراز نموده و تقاضای بررسی مجدد پرونده شوهرم را دارم.

همسر سیروس منوچهری

توضیح راجع به اتحاد روحانیون و دانشگاهیان

در مقاله اتحاد - روحانیون و دانشگاهیان درجش ۵۵ آبانیکه در تمبری از الملک پهی مع الکفر ولایه مع الظلم نوشته بودیم پیامبر در مقابل ظلم حتی بکفر تن در داده است و پیامی را که خود حلی آن بوده است تقویض کرده است. برای بعضی این توهم پیش آمده است که گویا ما گفته ایم پیامبر کافر بوده است! توضیح واضح است که در اینجا مقصود ما صرفاً تعبیر سیاسی این حدیث بوده است. هیچ وجه وارد مقولات فلسفی شده ایم و ارتباط کفر و ظلم را نیز در قرآن میدانیم. مقصودمان صرفاً اهتبات و ارزشی بوده است که پیامبر به آزادی مبداهه است ولاغیر محمد اقبال

اجتماعی حرف می زند نه دشمن مصلحت مردم است و نه خواهان اینست که در بساط قدرت سهمی برای خود طلب کند و یا کسی با گروهی را از رسیدن به قدرت و اعمال آن که مالا باید در جهت مصلحت اکثریت توده های ستمدیده باشد مانع شود.

فراموش نکنیم که طاغوت و اعوان وانصار و تبلیغاتیهای او هم در برخورد با انتقادهای مردم و طرح مسائل اجتماعی بدون روبروشدن با آنها و بدون طرح الزامات آنها در عرصه قضاوت آنکار عمومی می گفتند که مخالفان عده ای قلیل و تریانشین و روشنفکران منفی باندند که هیچ اتکالی در میان مردم ندارند و مردم همان هزاران هزار هستند که در ایجاد و سازوکارها و جشن ها برای بقای وجود مبارک ما در میدانها و استادیوم ها و سالن های عمومی دست بدعا و نیایش می پردازند و در روزنامه ها بقا و دوام ما و سلطنت ابد مدت ما را از خداوند بزرگ مستل می نمایند ما می گوئیم که به اعتماد و هوشیاری مردم فرهنگی انقلابی بدهید نه اینکه در روحیه ساده و پاک آنها القا کنید که هر کس از ما انتقاد کرد دشمن اسلام است و هر کس به نعره کار ما خرده گرفت کمونیست است و نه اینکه نخواهید با این القات و با پرتاب کردن تیرهای سموم تهمت و تکفیر انتقاد کنندگان را بخلوشی و سکوت وادار کنید و نه پاک و نقش پذیر مردم را که شسته آگاهی و حقیقت هستند به عکس العمل های کین توزانه و انتقامجویی هائی وادار کنید که نتیجه ای جز تشنت و سرگردانی و اختلاف و تفرقه در سطح جامعه ندارد.

در اینجا بیاد گفته بشیر بومزه از رهبران انقلاب الجزایر و از وزرای دولت بن بلامی اقم که پس از سالها تبعید و اخلاقیات با سیاستهای بومدین در دیدار از وطن می گویند: من عمیقاً اعتقاد دارم ضرورت وجود تعامل در الجزایر وجود یک تفاهم عمومی را ایجاد می کند که هر کس بتواند در فضای این تعادل عقیده و نظر خود را بدون ترس بیان کند. تزیق ترس و وحشت در مردم و مخصوصاً در قشرهایی که در جهت مصلحت عمومی جامعه حرفی برای گفتن ندارند از راه تکفیر و تهمت و یا خشونت همان وسیله ایست که اگر پای استعمار و تسلط بیگانه را به کشور ما باز نکند اما قطعاً راه تسلط استبداد و قدرت قاهره را بار دیگر بر زندگی ما هموار خواهد کرد. حرف ما اینست که بگذاریم فضای این تفاهم عمومی بین همه افراد و همه مردم ایجاد شود که به آزادی و استقلال واقعی وطن خود در چهار چوب یک ایمان عمیق به اسلام راستین اعتقاد دارند یعنی اسلامی که در انحصار هیچکس نیست و هیچکس نباید بعنوان تخصص بین آن و مردم واسطه ایجاد کند و این واسطه گری را وسیله انحصار کردن قدرت قرار دهد بگذاریم در فضای قانون اساسی و فضای جامعه قدرت و مفهوم آن چه در ضابطه ولایت قیبه و چه در مفهوم دموکراسی به آزادی قیبه و یا استفاده از تجربه همه انسانهای که تلاششان برای رسیدن به آزادی واقعی بوده است مورد بررسی قرار گیرد تجربه یح و شور و گفت و شنود را از راه ایجاد نهادی واقعی آن به مردم بیاموزیم تا مردم ولایت بر خود را به مصداق کلکمر راع و کلکمر مسئول فرا گردند.

شکنجه، سرمایه‌داری و نسل جوان!

محمد اقبال

این یعنی مطرح کردن همان چیزیکه سالها متفکران و مبارزان اسلام راستین با آن مبارزه کرده‌اند، یعنی تمام قضیه را در ارتباط میان انسان و خدا مخلوق کردن و واگذارن عقوبت به آن دنیا یعنی که پول را سرمایه را و زمین را به بابا بدهیم و بعدا التماس کنیم تورا بخدا کمتر خرج کن و اسراف نکن و زیاده روی هم نکن اتفاق بکن، بخشش داشته باش و... هیچ ضابطه و قانونی هم ندارد، اگرهم زیاد خرج کنی در این دنیا هیچ ولی در آن دنیا ممکن است پلاستی بسرت بیاید ممکن هم هست نیاید!!

سخنان دادستان انقلاب خودش هم از نوع اسلامی! چنین ادامه پیدا میکند: «... باعث سوتفاهم شده است که ماطرقدار سرمایه دار هستیم در صورتیکه چنین نیست! سرمایه دار باین معنا که پولش را از هر راهی بدست آورده نمیگویی، نه این طور نیست آنکس آزاد است که سرمایه را از راه مشروع بدست آورده است!!»

مانندیدم که کدام سرمایه از راه مشروع بدست می آید؟ ولی این سخن را از علی شنبه ایم که میگفت هیچ ثروتمندی غنی تر نمیشود مگر آنکه از مال پتیمی پیش او باشد و هیچ محرومی گرسنه نمی ماند مگر آنکه از دسترنج او ثروتمندی غنی تر شود. و نتیجه میگیریم که هیچ سرمایه ای از راه مشروع بدست نیامده است و سوء تفاهمان که اقا طرفدار سرمایه داری هست یا نه برطرف میشود.

شلاق زدن روسپیان و اعدام آنها یعنی محرومترین و بدبخت ترین قشر جامعه ما را چنین کسانی حکم میکنند... اذالشمس کورت واذالتجوم الککرت... بای ذنب قتل. (قرآن)

در این وانسانی که پس از مرگ طالقانی بزرگ بوجود آمده است و هر لحظه حمله به روشنفکران شدت میگیرد و موضعی شده است برای بعضی اهل منبر و همانیکه در حیات شریعی او را تکفیر میکردند و پس از مرگش در بالای منابر میگفتند که او در نامه اش بمن فلان و فلان نوشته است و در آن زمان افتخاری پایشان محسوب میشد، اکنون حمله به روشنفکران و جناح رادیکال دانشجویان راهم چون وظیفه ای بس سنگین احساس میکنند و در هر جاتی ضمن حمله به شریعی تحلیلی از روشنفکری و غرب زدگی و حمله به آنها که اگر جلال میبود (کتابش (غرب زدگی) را پاره پاره میکرد و طالقانی بزرگ که گویا سنی عظیم در مقابل ایشان بود که یصنون عن سیبل الله... که امام را آنچنان در فشار میگذازند که ناچار کسیکه متعلق بهممه اقشار ملت است مجبور میشود از گروه خاصی حمایت ضمنی و علنی بعمل

قاضی بسپارد و برای ثروت امام شیعه حد و مرزی قائل نیست و اینجاست که انسان ناچار میشود بین حریت و آزادگی امام شیعه و آقایی دادستان محترم اولی را انتخاب کند.

ممکن است گفته شود که نظریات اقتصادی خیلی منطقی تری را از زبان دیگر متخصصین اقتصاد اسلامی شنوید. پاسخ ما این خواهد بود که سخنگویان رسمی آنچه بنام اسلام عرضه میشود اینانند و بارها اشاره شده است که هیچکس دیگر غیر از اینها حق ندارد اجتهاد و تفسیر کند. و باز در همینجاست که به این نتیجه میرسیم که اقتصاد کاپیتالیستی امریکایی امپریالیستی که مالیاتش گاه به صد در صد در آمد میرسد از نظریه ای که آن سخنگوی رسمی در باره مالکیت و غیره اظهار میکند برآتب بهتر است، و باز توجه داریم که در اینجا سخن از اقتصاد اسلامی نیست، از آن چیزی است که بنام اسلام عرضه میشود و هر کس دیگر که بخواهد اجتهاد و تفسیر در این زمینه ها داشته باشد با الفاظی شبیه به منافع و التقاطی و مارکیست اسلامی و روشنفکر و غیره فوراً از جامعه کنار گذاشته میشود حتی اگر بقول آن عمامه پسر هم باشد.

دادستان اقتصاد دان ما چنین ادامه میدهد: «... و اگر بخواهیم چنین بکنیم باید جوانان را تشویق کرد که بروند دنبال این مسائل و طرحهای جدید تهیه کنند و سلاحهای مدرن بسازند و اگر در این راه مالکیت محدود باشد و در آمدی در کار نباشد پس دلیلی ندارد که این جوانان بروند دنبال اینگونه امورا!!»

میبینیم مسئله برای دادستان سابق و اقتصاد دان فعلی فقط شکمی! مطرح است و لاغیر و بر خلاف آنچه که معمولاً اظهار میشود اقتصاد را اصل میدانند!! و اصلاً برایش قابل درک نیست که چگونه میشود جوانی با داشتن یک زندگی مره و ایدال همه اینها را رها کرده و تا حد شهادت برای مردمش مبارزه کند، هر قدر هم که فکر کند دلیلی پیدا نخواهد کرد و درست بهمین دلیل بوده است که بزرگترین و شرم آور ترین اهانتها را از پشت دور بین تلویزیون و میکروفون زادیو به پاکترین و شریف ترین جوانان این مرز و بوم روا داشته است. انتظار رساندن داد مظلومان از ظالمان از چنین کسی فکری بس کودکانه است، سخن ایشان چنین ادامه یافته است:

«... این مسئله که باید مالکیت محدود شود این جلور آن غریزه را میگیرد بنا بر این آن چیزی که در اسلام هست و خیلیها اشتباه کرده اند این است که باید در مصرف زیاده روی نشود یعنی مردم از نظر مصرف هم طبقه باشند...»

چون گفتنی باشد و همه عالم، از ریش من، در او یزد، که مگر نگویم... اگر چه بعد از هزار سال باشد، این سخن، بدانکس برسد که من خواسته باشم. «شمس تجریزی»

ساعت ۸ بعد از ظهر روز شنبه ۳۱ شهریور مردم ایران از سیمای جمهوری اسلامی شان شاهد شنیع ترین و وحشتناک ترین صحنه ای بودند که رژیم کثیف پهلوی نیز در بدترین شرایط از انجام چنین اعمالی خود داری میکرد. روسپی نبی بجرم عمل زنا و جوانی بهمین جرم و جوانی دیگر نیز پیش چشم میلیونها ایرانی که پای تلویزیونها نشسته بودند تا زیانه میخوردند.

در بعد از ظهر همین روز تیترو روزنامه اطلاعات چنین است و حاکم شرع تهران اعلام کرد: هیچکس حق صدور و اجرای حکم شلاق را ندارد و در متن میخوانیم که فقط حاکم شرع میتواند چنین حکمی بدهد... و صبح همین روز روزنامه یامداد از قول سید احمد خینی فرزند امام نوشته است: «ان زن را در آنجا میکشند و خیال میکنند کشتن زن میتواند جلوی فحشاء را بگیرد.»

نویسنده این سطور وارد این بحث نمیشود که قرآن در مورد حد زدن چه گفته است و در مورد عمل زنا حدود شرعی آن چیست؟ این سوال هم برایش مطرح نیست که اصولاً ایندولوزی میتواند قانون وضع کند یا نه؟ و اگر قانون وضع کند آیا چنین قانونی برای تمام زمانها و مکانها میتواند جاری باشد یا نه؟ و باز این سوال هم برایش مهم نیست که پس تکلیف هزاران مسئله و مشکل که در زمان ظهور اسلام وجود نداشته اند چه میشود؟ و هیچکدام از اینها را اصلاً در یک چنین برهه ای از زمان قابل طرح نمیدانند. اما آنچه بطرز وحشتناک و تأسف باری جلب توجه میکند سیمائی است که به دروغ و بناحق و به غلط از اسلام برای مردم مطرح میشود. اسلامی را که خدایش در مقابل مستضعفین ارحم الراحمین است بصورت هیولائی نشان میدهند که فرمان میراند بر روی آثار زخماهی ایجاد شده از تازیانه های قبلی دوباره شلاق بزنند... گوئی که اینهمه زندانها و شکنجه ها و شهید دادنها و مبارزات همه بخاطر مجازات این قربانیان رژیم طاغوت آنها باین طرز وحشتناک بوده است.

ساده بینی و ساده نگری بعدی است که تصور میشود میتوانند این معضل ترین و پیچیده ترین مشکل را که در تمام دنیا و در طول تاریخ حتی در زمان خود پیامبر و ائمه وجود داشته است باین سادگیها حل کنند.

اشکال انحصاری از این قبیل نیست که فحشاء و مسائل نظیر آنرا فقط و فقط از جنبه ناموسی آن مینگردند و مسائل و علتها ی اصلی پیچیده اقتصادی و اجتماعی را که باعث بوجود آمدن یک چنین اعمالی و معملوهای شده است به هیچ وجه در مد نظر ندارند. چون اسلام گفته که باید شلاق زد پس باید زد و در مجلس خبرگان که در نطقهای قبل از دستور راجع به احکام نماز در قلمین ۱۱ بحث میشود، در داخل دستور اصلی تصویب میشود که بطور ضمنی این نوع شکنجه و وحشتناک و دیگر انواع آنرا رسماً و قانوناً تضمین میکند «هر گونه شکنجه برای اقرار گرفتن ممنوع است...» یعنی اگر برای اقرار گرفتن نباشد هرگونه اش ازاد است.

انهائی که برای از بین رفتن چنین بی عدالتیها و ظلمهائی در زندان های رژیم جبار پهلوی بوده اند خوب بخاطر میاورند که خیلی از شکنجه ها پس از اقرار گرفتن شروع میشد و در سالهای ۵۷ تا ۵۴ که اوج دیوانگیهای رژیم بود گاهی اوقات متهمی را که دیگر هیچ سخنی برای گفتن نداشت هر روز بدست دژخیمان به تازیانه میبستند و به انواع و اقسام شکنجه میدادند. و جالب این جاست کسانی که بعنوان دادستان باید از حقوق مردم محروم و ستمدیده دفاع کنند و در مقابل زورمندان و زورگویان بایستند، نظریه مالکیت و جمع ثروت و اقتصاد اسلام را چنین بیان میکنند:

«... مسئله دیگر این است که بعضیها میگویند که اسلام و اقتصاد اسلامی مبتنی است بر جامعه بی طبقه یعنی افراد از نظر مالکیت همه باید در عرض هم باشند و طبقه وجود نداشته باشد. این یک لفظ فریبنده است که متأسفانه از بعضی از عمامه پسر ها هم شنیده ام و این نظر من اشتباه بزرگی است. اسلام از این غریزه انسان استفاده کرده که انسان کاری انجام دهد و نتیجه کارش بخودش برسد و به تعبیر حقوقی مالک آن شود... و حوصی هم برای آن مشخص نشده است که البته بعضیها برای مالکیت حدودی مشخص کرده اند که کسی اگر بیشتر از آن داشته باشد نمیتواند مالک آن باشد این اصلاً درست نیست و باید گفت هر کجایی قرآن نوشته شده است، بعنوان نمونه باید بگوییم که امر المؤمنین (ع) صرفت و چشمه آب ایجاد میکرد و آن متعلق به خود ایشان بود حالا قیمتش هر چند میخواست باشد که مهم نبود!! یا امام باقر (ع) ثروت زیادی داشت و حد و مرزی هم برای آن نبود!! (روزنامه یامداد یکشنبه ۵۸/۶/۲۵)

این نظریه از کسی است که باید از حق همان محرومین در برابر مستکبرین دفاع کند و هم لوست که باید مجرم را برای شلاق زدن به

سر نوشت یک قهرمان

جان این مبارز شکنجه دیده و از پادرافتاده را نجات دهید

یک نمونه ی کامل از فجایع سال ۱۳۵۱ دانشگاه را تمام کرد و به شکنجه های جهنمی ساواک محروم شد. تهران آمد. چندن رفیق همفکر و محمدرضا شاه اکنون فلج و لال در بیمارستان شماره ۳ کمک افتاده است و متأسفانه هیچکس از مراجع رسمی به حال او توجه نکرده اند که روز به روز وخیم تر می شود.

تقریباً در دهه ۱۳۴۰ که پرویز رجائی بیست و شش ساله، فارغ التحصیل دانشگاه مشهد بر تخت بیمارستان افتاده است، نه قدرت تشستن دارد و نه نیروی حرکت. با دستهای ضعیف شده و نیمه جاننش که دو ستون طرفین تخت را می گیرد تا نینفند و سرش را که راست می کند خندنی دائمی چهره و چشم و دهانش را می بینی. نمی دانی به چه می اندیشی، ولی پیوسته می خندی. پرویز رجائی از سال ۱۳۴۸ که دانشجوی دانشگاه مشهد بود به استبدادی که بر جامعه حاکم بود پی برد و به سیاست روی آورد در همان سال در حالیکه فعالیت او از بحث و گفتگو و خواندن کتاب تجاوز نکرده بود گرفتار ماموران ساواک شد و هفت ماه در زندان گذراند پس از آزادی تا سال ۱۳۵۰ فقط می خواند و در حرف و بحثی شرکت نمی کرد. از سال ۵۱ شروع به رفتن به روستاها و آشنائی با احوال روستائیان را کرد یکسره اوقات فراغتش را در روستا می گذراند و

جوانی بود ورزیده با قلبی بلند بیش از صدوشتاد سانتیمتر و وزنی نزدیک صد کیلوگرم. هر دارونی، هر امپولی را برای استفاده در سایر موارد بر روی او آزمایش می کردند. پرویز در دفترچه ی خود نوشته است که سرنگ زیبایی آب نخاع مرا در سه مرحله و در مدت سه ماه کشید. بعد الکل تزریق کرد. بعد مقداری دلو در صج های من تزریق کرد. پس از دو ماه دستهای من از صج شروع کرد به ضعیف شدن. مدتی به بیماری عضلانی دچار شدم، ولی باهامی هنوز سالم بود. زندان و شکنجه ام دو سال طول کشید. در دورانی که مردم به راه پیمائی ها و جنگ و گریز با جلاان ساواک و حکومت استبداد مشغول بودند سرنگ زیبایی همچنان به آزمایش داروهای شکنجه زا بر بدن پرویز رجائی ادامه می داده است تا از آن جوان قوی موجودی فلج و لال را در بیجوهی لوج انقلاب از زندان «آزادانه» می کنند. پرویز در دفترچه ی خود نوشته است: «خوادم نیز از آزاد شدنم عجب تعجب می کردند. پرویز رجائی پس از یکسال در خانه ماتن و یکماه در اسپتالگاه معلولین کهریزک بسر بردن و یکماه در بیمارستان لقمان، امروز در بیمارستان شماره ۳ کمک بر تخت افتاده است، با چهره ای همیشه خندان ولی دیگر از آن جوان قوی هیکل موجودی به وزن بیست و پنج کیلو باقی مانده است که نمی تواند بنشیند. سرنوشتش و چهره ی خندانش پرستاران را وادار به توجه بیشتری به او کرده است ولی پرویز روز به روز تحلیل می رود. گفیش روز به روز بسته تر می شود و تنفش و غذاخوردنش مشکلیتر. از آنهمه جوانی شور و مبارزه شش صفحه یادداشت کوچک مانده که در دست ما است و شرح حال مختصر پرویز به قلم لرزان خود لوست. جوانی مبارز از پا افتاده است و قطره قطره مثل شمع آب می شود. نمی دانیم وزارت بهداشتی، دولت، ارگانهای انقلاب، بنیاد مستضعفین یا هر جایی دیگر فرصت نشان دادن گوشه ی چشمی به این قهرمان از پا افتاده دارند؟ گفته می شود که می توان جانش را نجات داد. اما چه کسی و چه وقت؟ در حالیکه لحظه های خاموش شدن این چراغ قابل شرمند است.